مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره۲۲، زمستان ۱۳۹۹جلد۱، ص ۷۰-۵۲
http://www.jhss.ir

قدرت ظریف و دیپلماسی جاویژه در سیاست خارجی قطر

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال ششم)
شماره ۲۲/ زمستان ۱۳۹۹ / ص ۷۰-۵۲

سید ابراهیم موسوی آبچناری[۱]، سید صادق جزینی زاده[۲]
[۱]دانشجوی دکترای مسائل ایران، دانشگاه علامه طباطبایی
[۲]دانشجوی دکترای مسائل ایران، دانشگاه علوم و تحقیقات

نویسنده مسئول:
سید ابراهیم موسوی آبچناری

چکیده
قطر یکی از دولت‌های کوچک خلیج فارس است که در برابر تهدیدات داخلی و خارجی آسیب‌پذیری زیادی داشته و منابع سخت‌افزاری کافی برای تأمین امنیت خود را ندارد. اما ظهور قطر به عنوان قدرتی اثرگذار در غرب آسیا و فراتر از آن طی دهه‌ی گذشته معمای دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران منطقه بوده است. چگونه دولتی کوچک با تاریخ اندک تعامل دیپلماتیک منطقه‌ای و جهانی در قامت یک بازیگر متنفذ و قابل توجه در شکل‌دهی به رویدادهای نوظهور در منطقه و فراتر از آن ظاهر شده است؟ مقاله‌ی حاضر بر آن است که دو مؤلفه‌ی اساسی این نقش‌آفرینی، "قدرت ظریف" و "دیپلماسی جاویژه" هستند.

واژگان کلیدی: قدرت، قدرت ظریف، دیپلماسی، دیپلماسی جاویژه، سیاست خارجی، قطر

قدرت ظریف[1] قطر

قدرت، مفهومی اساساً مورد مناقشه است (Nye, 2011: 5). یکی از بادوام‌ترین تعاریف قدرت از سوی رابرت دال در سال ۱۹۵۷ ارائه شد که قدرت را به عنوان توانایی کنترل رفتار دیگران یا، به بیان مشخص‌تر، واداشتن دیگران به آنچه در غیر این صورت انجام نمی‌دهند (Dahl, 1957: 202-203). قدرت الزاماً به معنای کنترل نیست اما با خود خودمختاری بیشتری می‌آورد، طیف گسترده‌تری از اقدامات، "حاشیه‌ی امن وسیع‌تری در برخورد با کم‌قدرت‌ها"، سهم بزرگتری در نظام و "توانایی اقدام به خاطر آن" را مجاز می‌کند (Waltz, 1979: 194-195). قدرت و اقناع رابطه‌ی نزدیک و به‌هم‌پیوسته‌ای دارند. آگر قدرت را به معنای توانایی واداشتن دیگران برای آنچه در غیر این صورت انجام نمی‌دهند بگیریم، نفوذ، انجام این کار از طریق اقناع است (Nau, 2007: 22). تعریف مشابهی از سوی مایکل بارنت و ریمون دووال ارائه شده است، گرچه برای آنها قدرت، ظرفیت تعیین وجود خود است. آنها معتقدند که قدرت "تولید تأثیراتی در و از طریق روابط اجتماعی است که ظرفیت‌های کنشگران برای تعیین اوضاع و احوال و سرنوشت خود را شکل می‌دهند" (Barnett and Duvall, 2005: 42).

قدرت چه خود را از طریق اجبار عرضه کند چه از طریق اقناع، چه معطوف به کنترل دیگران باشد چه عرض وجود، برای متفکران رئالیست حول توانمندی‌های مادی می‌چرخد تا نفوذ یا برآیند. به نظر والتز، قدرت دولت از ترکیب منابع ملموس مشتق می‌شود: "اندازه‌ی جمعیت و سرزمین، موهبت منابع، توانمندی اقتصادی، توان نظامی، ثبات و صلاحیت سیاسی" (Waltz, 1979: 131). برخی دیگر، به همین ترتیب قدرت را بر حسب جمعیت، بهره‌وری اقتصادی، و ظرفیت سیاسی نسبی تعریف کرده‌اند. در آستانه‌ی قرن جدید، گروهی از محققان، جمعیت را به عنوان مؤلفه‌ی کلیدی قدرت دیدند. آنها نوشتند "جمعیت شرط لازم منزلت قدرت بزرگتر" است. "اندازه‌ی جمعیت‌ها در نهایت قابلیت قدرت ملت‌ها را تعیین می‌کند. جمعیت، عنصری است که در بلندمدت تعیین می‌کند کدام ملت‌ها قدرت بزرگ باقی خواهند ماند" (Tammen et al., 2000: 18).

جان مرشایمر به همین ترتیب قدرت را محصول دو منبع اصلی یعنی جمعیت قابل توجه و سطوح بالای ثروت می‌بیند که هر دو یک کشور را قادر به ساخت ارتشی باابهت می‌کنند. دولت‌های دارای جمعیت‌های اندک نمی‌توانند قدرت بزرگ باشند. قدرت نماینده‌ی "چیزی بیش از دارایی‌های خاص یا منابع مادی نیست که در دسترس دولت هستند". برای مرشایمر، مثل اکثر رئالیست‌های دیگر، قدرت همان عصاره‌ی سیاست بین‌الملل، همان جایزه‌ای است که دولت‌ها بر سر آن با یکدیگر رقابت می‌کنند. وی معتقد است دولت‌ها، قدرت را نه تنها برای حفظ وضع موجود بین‌المللی بلکه برای اهداف سلطه بر سایر دولت‌ها جستجو می‌کنند. بر همین اساس، دولت‌ها بر توانمندی‌های یکدیگر تمرکز می‌کنند تا نیات. ثروت، مهم است اما تنها تا جایی که دولت‌ها را به حفظ نیروی نظامی مؤثر قادر می‌سازد. ثروت شالوده‌ساز قدرت نظامی است و ثروت فی‌نفسه شاخص خوب قدرت پنهان است. دو نوع قدرت وجود دارد: قدرت پنهان و قدرت نظامی. قدرت پنهان "به مؤلفه‌های اجتماعی ـ اقتصادی اشاره دارد که صرف ساخت قدرت نظامی می‌شوند؛ تا حد زیادی بر ثروت دولت و اندازه‌ی کل جمعیت آن مبتنی است". در سیاست بین‌الملل، قدرت مؤثر یک دولت در نهایت تابع نیروهای نظامی و چگونگی مقایسه‌ی آنها با نیروهای نظامی رقباست. به بیان مشخص‌تر، اندازه‌ی نیروهای زمینی است که مهم است. طبق نظر مرشایمر، قدرت باید "تا حد زیادی با معیارهای نظامی" تعریف شود "زیرا ... نیرو حرف آخر سیاست بین‌الملل است" (Mearsheimer, 2001: 21-56).

در راستای خطوطی مشابه، پُل کندی به اهمیت منابع به عنوان مبنای قدرت ملی اشاره می‌کند. کندی معتقد است اقتصاد عنصر مهم قدرت است. اما یکی از عناصر است و بقیه‌ی عواملی نظیر جغرافیا، سازمان نظامی، روحیه‌ی ملی، نظام اتحادها، و بسیاری عوامل دیگر هستند که بر قدرت یک دولت نسبت به دیگران تأثیر می‌گذارند. وی استدلال می‌کند که "همبستگی قابل توجهی در طولانی‌مدت‌تر بین ظرفیت‌های تولیدی و درآمدافزایی از یک سو و توان نظامی از سوی دیگر" وجود دارد. بهره‌وری خوب و توان نظامی در ترکیب با هم به قدرت منجر می‌شوند. تغییرات فناورانه و اقتصادی، که ویژگی‌های ناگزیر تاریخ بشر هستند، تغییراتی در سطوح قدرت ملی و بین‌المللی ایجاد می‌کنند. تغییرات عمده در موازنه‌های قدرت نظامی، تغییرات در موازنه‌های تولیدی را در پی داشته که گواه آن برآیندهای جنگ‌های بزرگ بین قدرت‌های بزرگ است. دولت‌ها باید سه وظیفه‌ی اساسی را انجام دهند: تدارک امنیت نظامی، تأمین نیازها و مطالبات اقتصادی، و تضمین رشد مستمر. برای حصول منزلت قدرت بزرگ، آنها باید موازنه‌ای بین سه مطالبه‌ی رقیب دفاع، مصرف و سرمایه‌گذاری ایجاد کنند. قدرت، تمرکز متوازن بر هر دو وجه اقتصادی و نظامی قدرت را ضرورت می‌بخشد. تمرکز بیش از حد بر توان نظامی و امنیت، ریسک غفلت و فشار بر توان اقتصادی را در بر دارد که بدین ترتیب منجر به افول می‌شود. هزینه برای تسلیحات غیرمولد به سرمایه‌گذاری‌های مولد صدمه می‌زند، و طی زمان به فرسایش قدرت منجر می‌شود (Kennedy, 1989: xxiv, 439-446, 539).

[1] Subtle Power

رابرت کوهن به همین ترتیب ثروت و قدرت را پیوند می‌دهد. کوهن قدرت را بر حسب کنترل بر منابع کلیدی نظیر مواد خام، بازارها، و منابع سرمایه و نیز مزیت نسبی در تولید کالاهای باارزش تعریف می‌کند. دسترسی به مواد خام اساسی، کنترل بر منابع عمده‌ی سرمایه، حفظ بازاری بزرگ برای واردات، و حفظ مزیت نسبی در کالاهای دارای ارزش افزوده بالا که دستمزدها و سودهای نسبتاً بالا به بار می‌آورند، همگی عناصر کلیدی قدرت هستند. برای کوهن، دسترسی انحصاری به این منابع معادل ساخت "قدرت هژمونیک" است (Keohane, 1984: 18, 32-34, 40). اما در جهان واقعی چنین دسترسی به ندرت انحصاری است.

مفهوم "قدرت نرم" جوزف نای، که ابتدا در سال ۱۹۹۰ عرضه شد، برداشت ما از قدرت را از چند جهت تغییر داد. در حالی که منابع مرتبط با قدرت سخت ملموس هستند ـ نظیر نیرو و پول ـ منابع قدرت نرم ناملموس هستند، بویژه نهادها، ایده‌ها، ارزش‌ها، فرهنگ و مشروعیت فرهنگ (Nye, 2011: 21). قدرت نرم، به ترجیحات دیگران شکل می‌دهد؛ متضمن "واداشتن دیگران به خواستن برآیندی که شما می‌خواهید" و "عضوگیری و نه اجبار" است. قدرت نرم بیش از صِرف نفوذ یا اقناع است؛ قدرت جذب هم هست ـ "جذب ناملموسی که ما را به همسویی با اهداف دیگران بدون وقوع هر گونه مشاجره و تهدید صریح قانع می‌کند". قدرت همواره نباید در ماهیت و وجود اندیشیده باشد. وجه "ساختاری" قدرت نیز وجود دارد که دستیابی به برآیند مطلوب بدون توسل به تطمیع یا تهدید است. در سیاست بین‌الملل، قدرت نرم از سه منبع اصلی تولید می‌شود: ارزش‌های متجلی در فرهنگ یک ملت، الگوهای رویه‌ها و سیاست‌های داخلی، نحوه‌ی اداره‌ی روابط یک ملت با دیگران (Nye, 2004: 5-15).

نای استدلال می‌کند که قدرت نباید چندان بر حسب منابع نگریسته شود بلکه باید بر حسب تأثیرگذاری و دستیابی به برآیندهای مطلوب دیده شود. دولت‌های برخوردار از منابعی که سنتاً منابع قدرت دیده می‌شوند، همواره به برآیندهای مطلوب خود نمی‌رسند (Nye, 2011: 8). تبدیل منابع به منشأ قدرت مستلزم استراتژی‌های خوش‌ساخت و رهبری ماهرانه است. مهم، چگونگی تبدیل منابع به برآیندها بر اساس استراتژی‌ها و بستر است. "تبدیل قدرت" ظرفیت تبدیل قدرت بالقوه به قدرت بالفعل است. برخی کشورها در تبدیل قدرت بالقوه به قدرت بالفعل به‌مراتب مؤثرترند (Nye, 1990: 27, 198).

منابع قدرت هرگز ایستا نیستند و بر اساس بسترهای تارخی مختلف تفاوت می‌کنند. طی پانصد سال گذشته، هر قرن مظهر منبع قدرت متفاوت با کشوری متفاوت بوده است. در قرن هیجدهم، برداشت‌ها از قدرت حول اندازه‌ی جمعیت و کنترل بر مواد معدنی و فلزات می‌چرخید که همه‌ی آنها شرایط مطلوب انقلاب صنعتی را فراهم کردند (Nye, 1990: 7). در جهان امروز، شاخص‌های اصلی قدرت اقتصادی، اطلاعات و خدمات حرفه‌ای و فنی هستند. در قرن بیست و یکم، مضامین جدید امنیت به مرکز توجه می‌آیند و نه تنها حول بقا بلکه حول رفاه اقتصادی، خودمختاری گروهی، و منزلت سیاسی می‌چرخند. در عصر اطلاعات امروز، "دولت (یا غیردولت) برخوردار از بهترین داستان است که می‌برد" (Nye, 2011: xiii). اوضاع و احوال جدید مستلزم منابع قدرت جدید نظیر ظرفیت ارتباطات مؤثر و بسط و کاربرد نهادهای چندجانبه است. گرچه نیرو همچنان شکل کارآمد و ضروری قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک و خودیار است، امروز ابزارهای جدید قدرت نظیر ارتباطات، مهارت‌های سازمانی و نهادی، و "دخل و تصرف وابستگی متقابل" نیز حیاتی و مهم هستند (Nye, 1990: 187). بنابراین، هر گونه تلاش برای تدبیر شاخص واحد قدرت محکوم به شکست است (Nye, 2011: 5).

نای استدلال می‌کند که مهمتر این است که منبع مهم قدرت، تنظیم دستورکار و تعیین چارچوبی است که ترجیحات و تصمیمات در آن صورت‌بندی می‌شوند (Nye, 1990: 32). سه وجه قدرت وجود دارد: سرکردگی تغییر، کنترل دستورکارها، و تعیین ترجیحات (Nye, 2011: 10). قدرت ممکن است غیرمستقیم باشد و مبتنی "بر جذابیت ایده‌ها یا توانایی تنظیم دستورکار سیاسی به نحوی که ترجیحاتی را که دیگران ابراز می‌کنند شکل دهد" (Nye, 1990: 31). نهادهای بین‌المللی دستورکارها را تنظیم، حوزه‌های موضوعی را تعریف و بدین ترتیب قواعد رفتار در روابط متقابلاً وابسته میان دولت‌ها را تعیین می‌کنند. دولت‌ها می‌کوشند از این نهادهای بین‌المللی برای شکل دادن به کل دستورکار و تنظیم هنجارهای رفتار بین‌دولتی در رابطه با موضوعات خاص استفاده کنند (Nye, 2011: 61).

دگرگونی ماهیت قدرت به موازات انتشار آن رخ می‌دهد. در وهله‌ی اول، قدرت نرم ماهیتاً پراکنده است و تأثیری بر اهداف عام کشور دارد و ماهیتاً متمرکز و هدفمند نیست و به دریافت‌کننده و تفسیرکننده نیز بستگی دارد (Nye, 2004: 16). در ضمن، این انتشار با توسعه‌ی پنج روند کلی‌تر تقویت می‌شود. آنها شامل وابستگی متقابل اقتصادی، کنشگران فراملی، ناسیونالیسم در دولت‌های ضعیف، و موضوعات سیاسی در حال تغییر می‌شوند (Nye, 1990: 182). گسترش فناوری اطلاعات، قدرت را پراکنده‌تر هم می‌کند. انقلاب‌های فناوری اطلاعات از طریق قابل دسترس‌تر اطلاعات، در حال تغییر ماهیت قدرت و افزایش انتشار آن است (Nye, 2011: 114-115).

نای استدلال می‌کند که در جهان امروز استفاده از قدرت نظامی به خاطر غیرعملی‌بودن سلاح‌های هسته‌ای، خیزش فناوری ارتباطات و ناسیونالیسم، و دغدغه‌ی رو به رشد دمکراسی‌های پساصنعتی در مورد شکوه رفاهی و نه نظامی، به شکلی فزاینده کمتر شدنی می‌شود (Nye, 2004: 18-19). با وجود این، علیرغم هزینه‌های فزاینده‌ی منازعه‌ی نظامی، و خطرات تصاعد هسته‌ای، قدرت نظامی احتمالاً همچنان نقش مهمی در سیاست بین‌المللی ایفا کند (Nye, 1990: 30-31). گسترش و اهمیت قدرت نرم به معنای نسخ کامل نیرو و قدرت نظامی در سیاست بین‌الملل نیست.

چند سال پس از معرفی مضمون قدرت نرم، نای مفهوم "قدرت هوشمند" را عرضه کرد که معتقد بود "ترکیب قدرت سخت اجبار و قدرت نرم اقناع و جذب" است. به ساده‌ترین تعبیر، قدرت هوشمند توانایی گنجاندن منابع قدرت نرم و سخت در استراتژی‌های مؤثر است (Nye, 2011: xiii, 22-23). استراتژی قدرت هوشمند پاسخ‌هایی به پنج سئوال کلیدی ارائه می‌کند: ۱) چه اهداف یا برآیندهای مرجح هستند؟ ۲) چه منابعی در دسترس هستند و در کدام بسترها؟ ۳) مواضع و ترجیحات آماج‌های تلاش‌های نفوذ چه هستند؟ ۴) موفقیت کدام اشکال رفتار قدرت محتمل‌تر از همه است؟ و ۵) احتمال موفقیت چقدر است؟ نای معتقد است دولت‌های کوچک ـ بویژه سنگاپور، سوئیس، نروژ و قطر ـ اغلب در کاربرد استراتژی‌های قدرت هوشمند بسیار زبردست هستند (Nye, 2011: 208-210).

یکی از مهمترین عناصر در "جعبه‌ابزار سیاست‌های قدرت هوشمند" کاربرد مؤثر قدرت اقتصادی در جهانی است که به شکلی فزاینده به‌هم‌پیوسته و به‌هم‌وابسته می‌شود. قدرت اقتصادی، از آنجا که مبتنی بر منابع ملموس است، "در مستقیم‌ترین تجلی‌اش" معادل قدرت سخت است، چرا که می‌تواند برای اجبار یا تطمیع ملت‌ها به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌دهند مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، در ضمن، قدرت اقتصادی می‌تواند از طریق کمک خارجی، خیریه، و سرمایه‌گذاری‌هایی که اهداکننده را برای دریافت‌کننده عزیز می‌کنند به عنوان قدرت نرم نیز مورد استفاده قرار گیرد(Gallarotti, 2010: 35). مهمتر اینکه، قدرت اقتصادی می‌تواند در آنچه نای "نامتقارنی‌های آسیب‌پذیری" می‌نامد نیز به عنوان اهرم مورد استفاده قرار گیرد. در روابط به‌هم‌وابسته، اگر یک طرف کمتر از دیگری وابسته باشد، بر کنشگر وابسته‌تر قدرت دارد. "دخل و تصرف نامتقارنی‌های وابستگی متقابل، بُعد مهمی از قدرت اقتصادی است". قدرت اقتصادی از طریق موازنه‌ی نامتقارنی‌ها تولید می‌شود. قدرت اقتصادی بسیار منوط به بستر خاص بازار است. بنابراین، دولت‌ها می‌کوشند از نامتقارنی‌های وابستگی متقابل با دخل و تصرف تعاملات اقتصادی در حوزه‌هایی که قوی هستند و پرهیز از حوزه‌هایی که ضعیف هستند بهره‌برداری کنند (Nye, 2011: 55, 60, 70, 80).

بر اساس پیمایشی که صورت گرفت، چند جریان مهم مطالعه‌ی قدرت وجود دارد. با توجه به ماهیت چندریخت قدرت، نیازمند برداشت‌های چندگانه از قدرت و چارچوبی مفهومی هستیم که به قدرت در اشکال مختلف آن توجه کند. نوع قدرت هر چه باشد، بستر کاربرد آن بسیار مهم است. قدرت کمتر اجبارآمیز و نیز کمتر ملموس شده است. اما آیا منابع و تجلیات مختلف قدرت که تاکنون تحلیل شدند، توصیف کاملی از شرایط، موضع، و نمای بین‌المللی کشوری مثل قطر ارائه می‌کنند؟ هر ناظر سطحی قطر در تنگنای شدیدی است که انواع قدرتی را که رئالیست‌ها به عنوان قدرت سخت، از لحاظ قابلیت نظامی و منابع جمعیتی، یا نظریه‌پردازان جدیدتر به عنوان قدرت نرم یا هوشمند توصیف کرده‌اند به این کشور نسبت دهد. تلقی قطر، مملو از ثروت بی‌شمار، به عنوان برخوردار از قدرت اقتصادی آسان است. اما جایگاه بین‌المللی و اهمیت قطر در جامعه‌ی جهانی، چیزی بیش از قدرت اقتصادی صِرف را نشان می‌دهد. قدرت اقتصادی هر چه که باشد، نمای جهانی قطر به‌مراتب از آنچه ثروت می‌تواند به بار آورد فراتر است. حداقل تا آنجا که به قطر ـ و شاید سایر کشورهای مشابه از لحاظ اندازه و نمای جهانی نظیر سوئیس و سنگاپور ـ مربوط است، مفهوم‌پردازی متفاوتی از قدرت ممکن است مناسب‌تر باشد. شاید بهتر باشد گفته شود قطر برای خود "قدرت ظریف" کسب کرده است.

قبل از بررسی مؤلفه‌های کلیدی و تجلیات قدرت ظریف، برخی از ویژگی‌های کلی قدرت به طور کلی به ذهن می‌آیند. اول اینکه، به تأسی از بینش‌های نای و دیگران، قدرت نباید صرفاً از منظر منابع نگریسته شود. در واقع، گرچه بدون منابع، اِعمال قدرت دشوار یا کلاً ناممکن خواهد بود، قدرت باید از منظر توانایی تأثیر بر برآیندها و دستیابی به مقاصد مطلوب نگریسته شود. منابع مؤلفه‌ی لازم اما فی‌نفسه ناکافی قدرت هستند. منابع، قابلیت و نه تجلی خود قدرت را ارائه می‌کنند. مهم، چگونگی آرایش و کاربرد ـ و به قول نای، "تبدیلِ" ـ منابع به شیوه‌ای است که حصول مقاصد را تسهیل کند.

تبدیل منابع به قدرت مستلزم چیزی بیش از پویایی‌های نهادی و ساختاری است؛ مستلزم کارگزاری هم هست. رفتار دولتی به شدت مشروط و محدود به محیط بین‌المللی است. همانگونه که رابرت کوهن خاطرنشان می‌کند، رفتار بین‌الملل دولت‌ها حاصل تلاقی چند عامل است که هم درون‌زاد و هم برون‌زاد دولت هستند. آنها شامل توزیع بین‌المللی قدرت، توزیع ثروت، رژیم‌های بین‌المللی و ابتکارات دیپلماتیک منفرد هستند (Keohane, 1984: 26). آنچه در ساخت رفتار دولت و تعیین ماهیت و فحوای ابتکارات دیپلماتیک یک دولت به همین میزان مهم است،

نقش کارگزاری است (Barkin, 2010: 102). کارگزاری ممکن است خود را به شیوه‌های گوناگون از جمله عزت نفس و مضامین هویت و ادراک از خود بروز دهد. به طور مشخص‌تر، ریچارد ند لیبو به خِرَد، میل و آنچه "روحیه" می‌نامد به عنوان نیروهای محرک رفتار دولت اشاره می‌کند (Lebow, 2008: 18-19, 28-29).

ویژگی دیگر قدرت این است که ممکن است همانگونه که مستقیم و هدفمند است غیرمستقیم و پراکنده هم باشد. بارنت و دوول بین چهار نوع مختلف قدرت ـ اجباری، نهادی، ساختاری و مولد ـ تمایز قائل شده و استدلال می‌کنند که در حالی که انواع اجباری و ساختاری قدرت اغلب خود را به شکل کنترل مستقیم بروز می‌دهند، قدرت‌های نهادی و مولد اغلب غیرمستقیم و پراکنده و با واسطه‌ی قواعد، رویه‌ها و برآیندها بروز می‌کنند (Barnett and Duvall, 2005: 48).

تا آنجا که به قدرت ظریف به طور مشخص مربوط است، ممکن است تعریف آن به عنوان توانایی اِعمال نفوذ از پشت صحنه بهتر از همه باشد. قدرت ظریف حول توانایی نفوذ بر برآیندها به نفع خود از طریق ترکیبی از استفاده از تمام منابع، بهره‌مندی از پرستیژ بین‌المللی ناشی از کارگشایی هنجاری، و موضع مناسب برای دخل و تصرف اوضاع و احوال و ضعف‌های دیگران به نفع خود می‌چرخد (Lizza, 2011: 55). قدرت ظریف از این حیث با قدرت سخت آشکارا متفاوت است که از قدرت و نفوذ صِرف ثروت مالی فراتر می‌رود. قدرت ظریف متضمن عناصری اضافی است نظیر پرستیژ و آوازه، تلاش‌های فعالانه و مبتکرانه در تنظیم دستورکار، و خلق فرصت‌های حداکثرساز منابع یا بهره‌برداری از فرصت‌هایی که ظهور می‌کنند.

چهار مؤلفه‌ی کلیدی برای قدرت ظریف وجود دارد. اولی متضمن ایمنی و امنیتی است که از طریق حفاظت فیزیکی و نظامی تضمین شده باشد. این مؤلفه‌ی اول الزاماً متضمن نیروپراکنی و تحمیل اراده‌ی یک کشور بر دیگری از طریق اجبار یا تطمیع نیست. این حس امنیت ممکن است حتی تولید داخل نباشد و می‌تواند به شکل حفاظت نظامی و فیزیکی حامی قدرتمندی مثل ایالات متحده باشد.

دومین عنصر قدرت ظریف، پرستیژی است که ار شناسایی برند و توسعه‌ی آوازه‌ی مثبت حاصل می‌شود. کشورها در نتیجه‌ی رفتارهای داخلی و جهانی رهبران، قابلیت اتکای محصولات تولید، سیاست‌های خارجی، پاسخ‌ها به فجایع طبیعی یا بحران‌های سیاسی، محصولات علمی و فرهنگی صادراتی، و بازاریابی سنجیده و برندسازی، تصویر خاصی پیدا می‌کنند. اینها ممکن است از منابع گوناگونی حاصل شوند، نظیر سخنرانی‌های رهبر سیاسی در مجامع داخلی یا سازمان ملل متحد، محصولات مصرفی وابسته به کشور، فیلم‌ها و سایر محصولات هنری صادراتی، و تصاویر رایج از کشور و رهبران آن در رسانه‌های بین‌المللی. وقتی کل تصویری که یک کشور بدین ترتیب کسب می‌کند مثبت باشد، آنگاه می‌تواند موضع خود را برای بهره‌برداری از تحولات بین‌المللی به نفع خود بهبود بخشد.

گاه تصویر مثبت طی زمان تقویت می‌شود مثل ادراکات از کره‌ی جنوبی و محصولات کره‌ای. گاه نیز رهبران سیاسی می‌کوشند یک‌شبه تصویر را تقویت و آوازه‌ی مثبت را بسط دهند، مثل موارد دبی، ابوظبی و قطر. آنها شرکت‌های روابط عمومی را به کار می‌گیرند، تبلیغات پرزرق و برق را روی بیلبوردها و مجلات پرزرق و برق چهارگوشه‌ی جهان می‌آورند، استادیوم‌ها و تیم‌های ورزشی مشهور جهان را می‌خرند، از هیچ هزینه‌ای برای خطوط هوایی ملی مضایقه نمی‌کنند، میلیون‌ها دلار خرج کنفرانس‌های بین‌المللی می‌کنند، شهرها و ساختمان‌های نمایشی می‌سازند.

پرستیژ و آوازه فی‌نفسه فایده‌ی اندکی در امور بین‌المللی دارند. اما اگر به درستی ساخته شده و مورد استفاده قرار گیرند، می‌توانند به کشور در تراشیدن جاویژه‌های استراتژیک در حوزه‌های مورد نظر کمک کنند. پرستیژ می‌تواند اثربخشی کلی در تنظیم دستورکار و نفوذ بر چارچوب‌ها و ترجیحات را افزایش دهد (Bachrach and Baratz, 1962). از طریق هزینه‌های متمرکز و تخصصی‌شدن آشکار در حوزه‌های خاص ـ نظیر ورزش، هوانوردی، حفظ میراث، گفتگوی ادیان و مذاهب، یا حل و فصل منازعات بین‌المللی ـ یک کشور می‌تواند تخصص کسب کرده و در آن حوزه‌ی خاص دست به کارآفرینی هنجاری بزند. در مجامع بین‌المللی و حتی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نظیر اتحادیه‌ی اروپا یا شورای همکاری خلیج [فارس]، آن کشور می‌تواند آوازه‌ی مثبتی را ایجاد کند.

این آوازه‌ی مثبت به‌نوبه‌ی خود با عنصر سوم قدرت ظریف یعنی حضور فعال در صحنه‌ی جهانی تقویت می‌شود. برندسازی و بازاریابی بین‌المللی ممکن است از سوی بنگاه‌های دولتی یا حتی خصوصی با حمایت غیرمستقیم دولت صورت گیرد. اما آنها با ایستار دیپلماتیک ماهرانه معطوف به تقویت تصویر کشور به عنوان شهروند خوب جهانی تکمیل می‌شوند. این بخشی از برندسازی هم هست، اما شکلی از دیپلماسی را می‌گیرد تا بازاریابی سنجیده و تبلیغ رسانه‌ای جهانی. در مورد قطر، این کوشندگی دیپلماتیک بخشی از استراتژی حصارکشی، در مقابل دنباله‌روی یا موازنه‌بخشی، بود که این کشور را به حفظ خطوط باز ارتباطی، اگر نه روابط کاملاً دوستانه، با کنشگران بین‌المللی متعدد قادر ساخت که اغلب خصم یکدیگرند (نظیر ایران و ایالات متحده).

واپسین و شاید مهمترین عنصر قدرت ظریف، ثروت است، دارایی کلاسیک قدرت سخت. پول، نفوذ، کنترل و مالکیت بر دارایی‌های اقتصادی ارزشمند چهارگوشه‌ی جهان است. این مؤلفه‌ی قدرت ظریف، نفوذ و کنترلی است که از طریق سرمایه‌گذاری‌های پایدار و اغلب قابل توجه عاید می‌شود. این وجه از قدرت ظریف، نسخه‌ی بسیار تنقیح‌شده و کمتر خام "دیپلماسی دلار" است، که از طریق آن بچه‌پولدارهای منطقه در پی خرید وفاداری و بیعت بی‌پول‌ها هستند. این سرمایه‌گذاری‌ها، گرچه به طور کلی دارای انگیزه‌ی بازرگانی، بیشتر به خاطر منافع استراتژیک بلندمدت ارزشمندند تا بازدهی‌های کوتاه‌مدت‌تر. بنابراین، جهت عدم برانگیختن سوءظن یا پس‌زنش، این سرمایه‌گذاری‌ها به ندرت تعرض‌آمیز هستند. در سیاست بین‌المللی، ثروت فی‌نفسه قدرت و نفوذ به بار نمی‌آورد. اما اعتماد به نفس را در میان رهبران سیاسی کشورهای ثروتمند تقویت و تعمیق می‌کند. ثروت، رهبران دولت را به برندسازی متهورانه‌ی کشور خود قادر می‌سازد، البته اگر این کار را انتخاب کنند. ثروت، دسترسی را تسهیل می‌کند، فرصت و فضای شنیده‌شدن را فراهم می‌کند، و رهبران را برای تدبیر "استراتژی کلان" برای کشورشان در بهترین موضع قرار می‌دهد.

روشن است که کارگزاری مؤلفه‌ی مهم قدرت ظریف است. به بیان مشخص‌تر، قدرت ظریف نه در نتیجه‌ی تلاقی نیروهای نهادی و ساختاری، بلکه در نتیجه‌ی تصمیمات سنجیده و انتخاب‌های دقیق سیاستگذاران ظاهر می‌شود. تعدادی کشور ثروتمند در خلیج فارس و جاهای دیگر وجود دارند که برخی از آنها حتی دیپلماسی فعال را به عنوان گزینه‌ی مطلوب سیاست خارجی به کار می‌برند. قدرت ظریف مستلزم هم‌کوشی‌های هماهنگ بین همه‌ی چهار مؤلفه‌ی آن ـ حفاظت نظامی و امنیت، برندسازی جهانی، دیپلماسی فعال، و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی ـ است و چنین هماهنگی به خودی خود رخ نمی‌دهد. بلکه مستلزم انتخاب‌های هدفمند و سیاست‌های دقیق است. به شکلی منحصر به فرد، رهبری قطر قادر به ترکیب همه‌ی چهار عنصر قدرت بود که منجر به سیاست خارجی شد که در ظاهر ممکن است "خودمدار و تک‌رو" یا "تناقض‌آمیز" و باعث گمانه‌زنی بسیار و مشغله‌ی تمام‌وقت روزنامه‌نگاران و دیپلمات‌های غربی به نظر رسد (Eakin, 2011: 43-45). در واقع، سیاست خارجی است معطوف به تعمیق و در ضمن احیای قدرت ظریف کشور (Kamrava, 2017).

عناصر کلیدی قدرت ظریف

منبع	تجلی
حفاظت فیزیکی و نظامی	ایمنی و امنیت
بازاریابی و برندسازی	پرستیژ، شناسایی برند، و آوازه
دیپلماسی و روابط بین‌الملل	حضور فعال به عنوان شهروند خوب جهانی
سرمایه‌گذاری‌های جهانی	نفوذ، کنترل، و مالکیت

رئالیست‌ها معمولاً عرصه‌ی بین‌المللی را عرصه‌ی وضعیت آنارشی می‌بینند که خودیاری را از سوی تک‌تک دولت‌ها تقویت می‌کند و از این رهگذر دولت‌ها نمی‌توانند به خود یاری دهند مگر با پیگیری منافع خاص خود. این کار مستلزم اتکا "بر ابزارهایی است که می‌توانند تولید کنند و ترتیباتی که می‌توانند برای خود شکل دهند" مطمئناً این همان چیزی است که قطر انجام داده است. علیرغم محدودیت‌های ساختاری تحمیلی اندازه‌ی کوچک و موقعیت جغرافیایی نامطلوب، ساندویچ‌شده بین عربستان سعودی و ایران، چهار ابتکار ـ حصارکشی، برندسازی، خودمختاری دولتی، و مزیت اقتصادی نسبی ـ با هم قطر را به جایگاه برجستگی و نفوذ رسانده‌اند. بی‌تردید، اندازه مهم است اما الزاماً نباید محدودیت باشد. ظهور قطر به عنوان بازیگر قابل توجه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق ترکیبی از چند عامل فوق تسهیل شد.

دیپلماسی جاویژه‌ی[2] قطر

دیپلماسی جاویژه و برندسازی ملی قطر

برای اولین بار "گرت ایوانز" در دورانی (۱۹۹۶-۱۹۸۳) که وزیر امور خارجه‌ی استرالیا بود، واژه‌ی دیپلماسی جاویژه را به کار برد. در این نوع دیپلماسی پیشنهاد می‌شود که: "متمرکز کردن منابع روی حوزه‌هایی خاص نسبت به توزیع همان منابع در تمام سطوح، بهتر می‌تواند باعث حصول نتایج ارزشمند و سود شود" (هنریکسون، ۱۳۸۸: ۱۴۱). یکی از معانی ابتدایی واژه‌ی "جاویژه"، جایگاه مناسب یا مزیتی است که یک کشور به دلیل دارا بودن شرایط و یا موقعیتی مقبول ـ نظیر توانایی خاص یا تولیدی منحصر به فرد ـ از آن بهره‌مند است. چنین مزیتی ممکن است برگرفته از موقعیت جغرافیایی کشور، تاریخ، فرهنگ، دلایل سنتی، و یا ترکیبی از این موارد باشد (همان: ۱۴۸).

[2] Niche Diplomacy

با توجه به اندازه‌ی کشورهای کوچک، آنها اغلب توسط جامعه‌ی بین‌المللی دیده و شناخته نمی‌شوند. اطلاعاتی که مردم درباره‌ی کشورهای کوچک به دست می‌آورند در هر دو مقوله‌ی کمیّت و کیفیت بر مبنای تعصب و پیش‌داوری است. بنابراین در وهله‌ی اول، این کشورها نیاز دارند برای جلب توجه بین‌المللی تلاش کنند. در حالی که کشورهای بزرگ در حال حاضر به دلیل داشتن مخاطبان و عرضه‌ی تصویر و تصورات بزرگ از خود، به جامعه‌ی بین‌المللی، خودشان را وابسته نمی‌دانند. آنها تمایل به تمرکز دیپلماسی خود در دفاع از سیاست‌های خود و همچنین برندسازی دارند (Batora, 2005: 6-7). با توجه به این واقعیت است که کشورهای کوچک ممکن است عقب‌مانده به نظر برسند. آنها برای جبران این کاستی، از دیپلماسی جاویژه استفاده می‌کنند (Albr08, 2012). دیپلماسی جاویژه به کشورهای کوچک فرصت می‌دهد تا با تمرکز منابع نرم‌افزاری در حوزه‌های خاص به تولید برندهای ملی دست یابند.

انقلاب فرانسه نقطه‌ی آغاز آن چیزی است که امروز به عنوان برندسازی ملی از ان نام برده می‌شود (الینز، ۱۳۸۸: ۳۰۵). برند دربرگیرنده‌ی دو مفهوم جامعه و فرهنگ‌های آن جامعه است. به عبارت دیگر، فرآیند برمد کردن کشورها، بخشی از فرآیند تجاری‌سازی فرهنگ و جامعه است و در اصل متفاوت از برند کردن محصولات است (De Jong, 2011: 31). در عبارت یکی از محققان: "برند، بهترین ایده‌ی مشتریان در مورد یک محصول است. برند ملی تصور افکار جامعه‌ی جهانی در مورد یک کشور خاص است" (Peterson, 2006: 745). برند ممکن است به عنوان یک مفهوم توسط کشورهای غربی مورد توجه قرار گیرد. مفاهیمی چون: "دوستانه" (غرب‌گرا)، "معتبر" (متحد)، "مهاجم" (توسعه‌طلب)، و یا "غیر قابل اعتماد" (دولت سرکش) (Van Ham, 2001: 3).

برند بهترین تصویری است که از یک محصول در ذهن مشتریان شکل می‌گیرد. در عرصه‌ی سیاست خارجی، مشتریان، افکار بین‌المللی و نظام بین‌الملل هستند و محصول، کنش یک کشور در این نظام است. برندسازی برای کشورهای بزرگ نوعی رقابت در عرصه‌ی سیاست، تجارت و فرهنگ است. اما برای کشورهای کوچک انتقال از حاشیه به متن نظام بین‌الملل است. قطر به عنوان دولتی کوچک برای کاهش تهدیدات خارجی و تضمین بقای خود تلاش می‌کند تا تصویرسازی مناسبی در عرصه‌ی بین‌المللی داشته باشد و شهرت خود را در سطح جهانی افزایش دهد (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۸). به همین خاطر قطر تلاش کرد تا با بسیج منابع خود در حوزه‌ی رسانه، میانجی‌گری، ورزش، صنایع گازی، گردشگری ... به ارائه‌ی یک تصویر بزرگ از کشور کوچک خود بپردازد.

کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، سیاست نمادسازی را در عرصه‌های مختلف با رویکردهای رقابت‌جویانه‌ای دنبال می‌نمایند. از ساخت بلندترین آسمان‌خراش در منطقه گرفته تا ساخت گسترده‌ترین جزیره‌ی مصنوعی، از دستیابی به بالاترین آمار در زمینه‌ی جلب و جذب گردشگر گرفته تا سرمایه‌گذاری‌های کلان در عرصه‌ی ورزشی و ...، این رقابت از آنجاست که دسترسی به این اهداف منبع غرور ملی و هویت فرهنگی و شکوفایی اقتصادی قلمداد می‌شوند (Mahgoub, 2012: 640). نماد فراتر از شکل‌دهی به تمایزات است بلکه محصول یا خدمتی است که تمایز را به وسیله‌ی موقعیت خصوصیاتش می‌سازد و در برگیرنده‌ی ترکیب منحصربه‌فردی از ویژگی‌های اساسی و ارزش‌های نمادین می‌باشد (Hankinson and Cowking, 1993: 10). به گونه‌ای می‌تواند بار سیاسی یافته و در سیاست خارجی و کسب پرستیژ بین‌المللی مفید باشد.

از آنجا که کشورهای کوچکی مانند قطر نمی‌توانند ویژگی‌های فیزیکی و جمعیتی و عناصر اولیه‌ی قدرت ملی خود را به راحتی تغییر دهند، در پی راهبردهای خاص برای تضمین بقای خویشند. یکی از این راهبردها که بسیاری از دولت‌های کوچک و حتی برخی از دیگر دولت‌ها دنبال می‌کنند، نمادسازی است (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۲). کشور قطر به منظور پیشبرد اهداف خود چنین راهبردی را دنبال نموده و از آن در تحکیم پایه‌های سیاست خارجی خود بهره گرفته است. به طور نمونه، شبکه‌ی الجزیره‌ی قطر یک نماد رسانه‌ای عربی/قطری است و یکی از نمادهای روشن سیاست خارجی قطر محسوب می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۲۹). صنایع گاز قطر نیز یک برند گازی بین‌المللی به شمار می‌رود، چرا که این کشور بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده‌ی ال‌ان‌جی و جی‌تی‌ال جهان محسوب می‌شود. همچنین با بهره‌برداری از تأسیسات جدید خود به بزرگترین صادرکننده‌ی گاز هلیوم در جهان تبدیل خواهد شد (نفت و انرژی، ۱۳۹۲: ۹).

این نمادهای شناسایی‌شده‌ی بین‌المللی، ضمن اینکه استمرار حاکمیت و تمامیت سرزمینی قطر را عمق می‌بخشد، به قطر اجازه می‌دهد تا نقشی فراتر از توان خود ایفا کند و به تدریج "دوحه" به پایتخت دیپلماسی منطقه تبدیل شود. همچنین، بخشی از استراتژی نمادسازی کشور قطر، ایجاد خطوط هوایی این کشور بوده است. خطوط هوایی نشان‌دهنده‌ی پرواز هواپیماها با نام قطر در فرودگاه‌های سراسر جهان برای تبلیغات است (Peterson, 2006: 748). خطوط هواپیمایی قطر شبکه‌ی پروازی خود را به نحو گسترده‌ای در اصی نقاط دنیا گسترش داده است. در حال حاضر، این شرکت به ۹۳ نقطه‌ی جهان پرواز می‌کند. "قطر ایرویز" با افزایش ۱۵ هواپیما از نوع بوئینگ ۷۷۷ به ناوگان حمل و نقل خود

تعداد هواپیماهای خود را به ۹۰ فروند رساند. با برنامه‌ریزی صورت‌گرفته، این شرکت قصد دارد خود را به بزرگترین و سریع‌ترین خطوط هواپیمایی جهان تبدیل کند (سهرابی، ۱۳۹۲: ۷۹).

دیپلماسی جاویژه همانطور که قبلاً به آن اشاره شد یک استراتژی مناسب برای کشورهای کوچک و متوسط است تا با تمرکز منابع خود در حوزه‌های خاص نتایج بهتری بگیرند. قطر یکی از کشورهای کوچک حاشیه‌ی خلیج فارس است که به دلیل نداشتن منابع سخت‌افزاری کافی به سمت استفاده از دیپلماسی جاویژه گام برداشت تا با تمرکز منابع نرم‌افزاری خود در حوزه‌های میانجی‌گری، ورزشی، رسانه‌ای ... و خلق برند، نه تنها امنیت خود را تأمین کند بلکه دیدگاه‌های مرسوم درباره‌ی کشورهای کوچکی چون قطر را تغییر دهد.

امیر حمد، تلاش سخت‌کوشانه‌ای را به منظور آماده‌سازی شرایط دیپلماسی جاویژه به کار برد. مسئله‌ی مهمتر این است که جهت‌گیری دیپلماسی قطر به طور کامل معطوف به غرب بویژه آمریکاست. جوزف نای می‌گوید: "قطر به دنبال یک دیپلماسی جاویژه‌ای بین غرب و جریان ناسیونالیستی عرب است که با کمک منابع مالی قابل توجه خود مقدمات این امر را فراهم می‌کند" (Abraham, 2008). مهمترین نکته در درک دیپلماسی جاویژه‌ی قطر و تشریح مبانی و اصول اولیه‌ی آن، دقت در طبقه‌بندی این کشور به عنوان کشوری کوچک در عرصه‌ی بین‌المللی و ویژگی‌های خاص اینگونه از دولت‌هاست (اسدی، ۱۳۹۰: ۵). این ویژگی‌های خاص باعث شده است تا بقا و حفظ امنیت زیربنای دیپلماسی جاویژه‌ی این کشور کوچک باشد.

دیپلماسی میانجی‌گری قطر

سیاستمداران قطری تا پیش از انتقال قدرت در اواسط دهه‌ی نود میلادی به دلیل برخی ضعف‌های بنیادی همچون جمعیت کم، وسعت ناچیز سرزمینی و بالتبع وجود تهدیدات و ناامنی‌های بالقوه‌ی ژئوپلیتیکی، از یک نوع محافظه‌کاری توأم با سازش در مناسبات خارجی پیروی می‌کردند. به طوری که رویکرد قطر عمدتاً محلی و منطقه‌ای و بر مبنای توسعه‌ی اقتصادی بود و این کشور در چارچوب حفظ صلح، آرامش و همزیستی با همسایگان حرکت می‌نمود.

بخش عمده‌ای از رویکرد مذکور مربوط به قرار گرفتن دوحه در منطقه‌ی پرتنش خلیج فارس و در مواجهه با رقابت پیچیده‌ی بازیگرانی مانند عربستان سعودی، ایران و قدرت‌های فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس بود که طی آن کشورهای کوچکی مانند امارات، قطر و کویت عملاً برای حفظ بقای خود مجبور به تبعیت و یا مصالحه با بازیگران اصلی منطقه بودند و لذا به دنبال حداقل روابط حسنه با قدرت‌های بزرگ بر می‌آمدند. در توضیح بیشتر، از یک سو قطر برای حفظ و تأمین امنیت ذخایر گازی‌اش (که در شمالی‌ترین بخش سرزمینی آن و بعضاً مشترک با منابع ایرانی است) همواره خواستار رابطه‌ی مسالمت‌آمیز با همسایه‌ی بزرگ شمالی یعنی ایران بوده است. از جانب دیگر، روابط عربستان و قطر هم برآیندی از اختلافات پنهان و مصلحت‌اندیشی‌های ناشی از ترس برهم خوردن توازن منطقه‌ای و بروز درگیری‌های مرزی بوده است (ولدانی، ۱۳۷۷: ۸۹). در واقع، وابستگی‌های قومی ـ مذهبی با عربستان و نداشتن سابقه‌ی تاریخی ـ فرهنگی مستقل، کمبود منابع سخت‌افزاری و تمایلات توسعه‌طلبی‌های ارضی عربستان باعث شده تا روابط قطر و عربستان با آنکه ظاهری دوستانه دارد، اما باطنی از بی‌اعتمادی داشته باشد و بخش مهمی از شاکله‌ی سیاست خارجی قطر را در برابر سعودی‌ها تشکیل دهد (تغیان، ۲۰۱۴: ۳-۴).

ولیکن به تدریج طراحی معادلات جدید قطر در پی تقویت بنیه‌های اقتصادی این کشور (که مرهون اکتشافات جدید در حوزه‌های انرژی به خصوص گاز صورت گرفته است) تغییر نموده و قدرت عظیم مالی این کشور در مسیر دیدگاه‌های امیر جدید دوحه قرار گرفته است. تا جایی که دوحه به کمک درآمدهای حاصل از منابع گازی به دنبال نقش‌های بیشتر و اتخاذ روش‌های خلاقانه در سیاست خارجی برآمده و لذا در قالب ایفای نقش‌هایی همچون میانجی در مسائل محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نمایان شده است (رمضانی، ۱۳۸۹: ۱۶).

همچنین نباید از تأثیرات روابط جدید قطر و آمریکا بر شکل‌گیری رویکرد آل خلیفه غافل بود. قطر به پشتوانه‌ی برقراری روابط نزدیک با آمریکا موفق شده تا حدودی به ایفای نقش در مواضع میان ایران و عربستان بپردازد و به عنوان یکی از بازیگران مهم منطقه در جایگاه میانجی‌گری مطرح شده و ضمن ابراز علاقه‌مندی جهت مشارکت در حل و فصل اختلافات منطقه‌ای و بین‌المللی بتواند ضمن تصویرسازی در اذهان جامعه‌ی بین‌المللی، نقش‌های بیشتری را به دست آورده و خود را در ادبیات غرب به منزله‌ی "ژنو شرق" معرفی کند (تغیان، ۲۰۱۴: ۵).

البته اتخاذ چنین رویکردی به معنی رفع مشکلات قطر با بازیگران بزرگ نبوده است. برای نمونه، قطر همچنان درگیر اختلافات مرزی با آل سعود و نیز رقابت‌های غیرعلنی با این دولت در قبال مسائل منطقه‌ای می‌باشد. به هر حال، اگرچه وزنه‌ی سیاسی ـ اقتصادی قطر در مقابل عربستان بسیار ضعیف‌تر بوده است، اما این کشور تلاش داشته تا ضعف‌های خود را با اظهار وجهه‌ای نسبتاً بی‌طرفانه و میانجی‌گرانه پوشش دهد و با

برقراری ارتباط با دیگر قدرت‌های طراز اول منطقه نظیر ایران ضمن بهره‌برداری از منافع حفظ مناسبات با ایران یک نوع اهرم فشار در برابر سیاست‌های عربستان به وجود آورده و علاوه بر ایفای نقش فعال در چالش‌ها و اختلافات به جبران خلأهای ذاتی خود اقدام نماید.

به علاوه، قطر تلاش کرده از درآمدهای مالی خود استفاده نماید و با پرداختن به راهبرد میانجی‌گری حتی دامنه‌ی نفوذ خود را در خارج از خلیج فارس نیز گسترش دهد. برای مثال، دولتمردان قطری در نهایت تعجب (بدون داشتن روابط رسمی) با اسرائیل روابط تنگاتنگ و عملی خوبی داشته و تحت نام سیاست میانجی‌گری در مشکلات اعراب با اسرائیل در معادلات بین‌المللی ورود پیدا کند (رمضانی، ۱۳۸۹: ۱۹).

در یک برداشت کلی از نقش میانجی‌گری قطر باید گفت اگرچه پیگیری این سیاست در برخی موارد ناراحتی بازیگرانی مانند مصر و عربستان (که به طور سنتی برای خود چنین جایگاهی قائل بوده‌اند) را در پی داشته است، اما اقدامات میانجی‌گرانه‌ی قطر اغلب با حمایت قدرت‌های جهانی مواجه بوده است. به حدی که ایفای این نقش، بخش مهمی از استراتژی امنیت ملی قطر شناخته شده و در مواردی موجب افزایش اهمیت و محبوبیت قطر به عنوان واسطه‌ای بی‌طرف در نظام بین‌الملل گردیده است (رمضانی، ۱۳۸۹: ۲۴).

نقش‌آفرینی دوحه در درگیری‌ها و منازعات تجزیه‌ی سودان، مشارکت برای رفع رویدادهای تنش‌آمیز ماه می ۲۰۰۸ در لبنان و تلاش قطر برای آزادی پرستاران بلغاری و پزشکان فلسطینی در سال ۲۰۰۷ که در لیبی بازداشت شدند، همگی مصادیقی از جایگاه خاص منطقه‌ای و بین‌المللی قطر برای حل و فصل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز و نقش میانجی‌گری است.

در منطقه‌ای که بحران‌ها و منازعات حزبی در بین کشورها و ملت‌های آن معروف است و منطقه‌ای واقعاً بحرانی است، قطر به سرعت خود را به عنوان عامل حل این مناقشات مطرح کرده است و به عنوان منجی صلح قابل اعتمادی شهرت پیدا کرده است. این میانجی‌گری‌ها بخش مهمی از سیاست خارجی قطر است (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۶). اقدامات میانجی‌گرانه قطر اغلب با حمایت قدرت‌های جهانی یعنی ایالات متحده، روسیه، فرانسه و بریتانیا شکل گرفته است. گاهی اوقات، "قدرت‌های متوسط" سعی می‌کنند تا خود را در مسائل بین‌المللی وارد کنند و از این راه رخ‌نمایی کنند، مانند تلاش‌های برزیل و ترکیه برای ارائه‌ی راه‌حل در مورد بن‌بست برنامه‌ی هسته‌ای ایران در سال ۲۰۱۰. اما کمتر اتفاق افتاده که کشوری کوچک به عنوان یک میانجی اصلی در مسائل میانجی‌گرانه‌ی بین‌المللی عمل کند. تلاش‌های فراوان قطر در زمینه‌ی برقراری صلح هم در منطقه و هم با در نظر گرفتن کوچکی کشور، در جهان منحصر به فرد است (Kamrava, 2011: 540). کشور قطر در مسائل سیاسی و منطقه‌ای تلاش می‌کند تا با میانجی‌گری و برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی سری در سرها داشته باشد و نام خود را به عنوان یک کشور کوچک اما تأثیرگذار در مجامع جهانی مطرح کند (طاهری، ۱۳۸۹: ۱).

افزایش اهمیت و محبوبیت قطر به عنوان "واسطه‌ی بی‌طرف" می‌تواند از تعداد مخالفان جهانی و منطقه‌ای آن بکاهد، یا می‌توان اینگونه توضیح داد که قطر کشورهای مخالف خود را به گونه‌ای دیگر شکست می‌دهد (بدون نیاز به نیروهای انسانی زیاد، مساحت زیادی از زمین یا ارتش). قطر به عنوان یک بازیگر جدید در صحنه‌ی سیاست خاورمیانه و بدون هیچ پیشینه‌ی دیپلماسی یا نظامی در منطقه، خود را به صورت یک میانجی صادق مطرح کرده است. با وجود این، فقط بی‌طرفی نیست که باعث جذب قطر به عنوان یک میانجی می‌شود. قطر دارای ترکیب قدرتمندی از پول، فضای هتل و ارتباطات است. دولتی که قصد افزایش قدر و منزلت بین‌المللی خود را دارد، باید صورت‌حساب‌های میلیونی را برای هزینه‌ی هتل‌های شورشیان بپردازد. بعد از اینکه توافقنامه‌ها امضا می‌شود قطر با قول بازسازی و کمک در توسعه، توافقات را محکم‌تر می‌کند. موارد تشویقی و همکاری‌های پیشنهادی به طرف ضعیف‌تر می‌تواند به میزان قابل توجهی، سطح درگیری‌ها را تقلیل بخشد. خود امیر قطر و شخص وزیر امور خارجه به طور خاص برای برقراری ارتباط با طرف‌های درگیر سرمایه‌گذاری می‌کنند. این گفت و گوها دارای نتایج گوناگونی است. اما برای قطر، بازی کردن نقش میزبان باعث افزایش و بهبود موقعیت بین‌المللی آن می‌شود (Dickinson, 2012).

طبق صحبت‌های یک دیپلمات قطری، این کشور به دقت و با وسواس خاصی مناقشاتی را برای انجام اقدامات میانجی‌گرانه انتخاب می‌کند که از قبل شانس موفقیت و یا نتایج مثبت این اقدامات، اثبات شده است. این بدین معناست که قطر به دنبال سرمایه‌گذاری بر روی فرصت‌هایی است که در همسایگان مجاور خود به چشم می‌خورد (Kamrava, 2011: 544). به عنوان مثال، در اواخر تیر و اوایل خرداد ماه سال ۱۳۸۷ش قطر ریاست کمیته‌ی وزارتی اتحادیه‌ی عرب و میزبانی نشست گفت و گوهای گروه‌های مختلف لبنانی را بر عهده گرفت. این مذاکرات منجر به "توافقنامه‌ی دوحه" و متعاقب آن انتخاب رئیس جمهور جدید و تشکیل دولت وحدت ملی لبنان به ریاست "میشل سلیمان" به عنوان بزرگترین دستاورد سیاست خارجی قطر شد (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۲۸). همچنین قطر تلاش‌های میانجی‌گرایانه‌ای را برای بهبود روابط بیروت ـ دمشق، دمشق ـ پاریس و طرابلس و واشنگتن انجام داد. همچنین، قطری‌ها در مقام ریاست کمیته‌ی اتحادیه‌ی عرب، میزبان مذاکرات صلح "دارفور" بین گروه‌های مختلف سودانی و دولت این کشور برای حل و فصل این بحران بوده‌اند.

پافشاری بر روی ایفاء نقش میانجی‌گر، در برخی موارد، باعث تحریک خشم برخی کشورهای منطقه شده، چرا که آنان این نقش را برای خود می‌خواهند. برای مثال، مصر برای مدت‌های طولانی خود را اولین حامی سودان می‌دانست و به دنبال راه‌حلی ابتکاری بود تا به گونه‌ای متفاوت از قطر، بحران دارفور را حل کند. در پایان، قطر با ثروت بیشتر و با اینکه طول دوره‌ی ارتباط او با سودان کمتر از مصر بود، برنده شد (Green, 2009). همچنین، تلاش‌های قطر در خاتمه دادن به شورش "حوثی‌ها" در یمن نیز باعث رنجش عربستان سعودی شد. قطری‌ها نسبت به دیگر کشورهای منطقه همواره روشی متمایز در عرصه‌ی سیاست خارجی داشته‌اند. در سیاست خارجی می‌کوشند تا شبکه‌ی روابط و پیوندهای خود را با بازیگران مختلف و حتی متضاد تقویت کنند که این موضوع موجب می‌شود اقدامات سیاست خارجی این کشور از سوی ناظران خارجی متناقض به نظر برسد. در حالی که رابطه‌ی خوبی با دولت جدید عراق دارد، میزبان خانواده‌ی صدام در دوحه نیز هست. با دولت یمن رابطه‌ی بسیار خوبی دارد اما در عین حال میزبان حوثی‌ها به عنوان گروهی مخالف دولت یمن نیز می‌شود. با این حال، مسئولان این کشور همواره سعی در ایجاد توازن و تعادل در سیاست خارجی خود داشته‌اند و با پیگیری سیاست "بی‌طرفی مثبت یا سازنده" و "دیپلماسی فعال" در صدد ایفای نقش میانجی‌گر در پرونده‌ها و مسائل مختلف منطقه هستند (سهرابی، ۱۳۹۲: ۱۳۰). این کنش در عرصه‌ی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موجبات توسعه‌ی نفوذ سیاسی کشور قطر را فراهم نموده است.

مهمترین راهبرد سیاست خارجی قطر تا پیش از اعتراض‌های جهان عرب در سال ۲۰۱۱، میانجی‌گری در بحران‌های داخلی کشورهای عربی و بحران‌های بین کشورهای مزبور بود. قطر در این برهه، ضمن در نظر گرفتن هویت عربی خود و پذیرش هرج و مرج حاکم بر منطقه‌ی خاورمیانه، سعی کرد تا همکاری را جایگزین تعارض در روابط خود با کشورهای منطقه نموده و با بهره‌گیری از اقتصادی پویا نقشی "میانجی‌گر و صلح‌ساز" در بحران‌های عربی با هدف کسب اعتماد، شخصیت، نفوذ در میان کشورهای منطقه و در نتیجه تأمین امنیت خود در منطقه‌ی تنش‌زای خاورمیانه ایفا کند. از این رو، ساختار آنارشیک منطقه‌ی خاورمیانه بر امنیت قطر تأثیر نگذاشت و دولت مزبور توانست اهداف خود از جمله دور شدن از تهدیدهای ساختاری منطقه را تأمین کند؛ البته، ایجاد پیوندهای امنیتی با قدرت‌های بزرگ جهانی نیز در افزایش کارآمدی فاکتور اقتصادی در تأمین امنیت قطر نقش مهمی داشته است.

قطر تا پیش از سال ۲۰۱۱، در بحران‌های داخلی یمن، لبنان، سودان، و بحران میان اریتره و جیبوتی، میانجی‌گری کرد. میانجی‌گری کشور مزبور در بحران‌های جهان عرب، سبب شده بود تا این کشور به عنوان "میانجی‌گر بدون توقف" معروف شود (Barakat, 2012: 13). تحلیل‌گرانی نظیر "مهران کامروا" بر این باورند که هدف دولت قطر از اتخاذ دیپلماسی میانجی‌گرانه در بحران‌های جهان عرب، بقا، کسب شخصیت بین‌المللی و همچنین تضمین امنیت خاندان آل ثانی در قدرت است (Kamrava, 2011: 540-556).

دیپلماسی رسانه‌ای قطر

افکار عمومی اینک، مرزهای ملی را پشت سر گذاشته و به عنوان یک بازیگر یا نیروی سیاسی تازه مطرح گردیده است (غفوری و کمالی، ۱۳۸۹: ۱۷۲). یکی از ابزارهای تأثیرگذار بر افکار عمومی، رسانه‌ها هستند. قطر ابتدا با هدف تأثیرگذاری بر افکار عمومی عرب و مقابله با نفوذ عربستان در سال ۱۹۹۶ اقدام به تأسیس شبکه‌ی الجزیره کرد. با مطرح‌شدن الجزیره به عنوان یک رسانه‌ی آزاد عربی، قطر از آن به عنوان یک ابزار سیاسی در جهت پیش بردن اهداف خود و نیز مطرح‌شدن به عنوان یک برند خبری در نظام بین‌الملل استفاده کرد.

با ورود رسانه‌های جمعی در قرن بیستم به عرصه‌ی روابط بین‌الملل، بویژه پس از جنگ دوم جهانی، چهره‌ی دیپلماسی سنتی به‌کلی دگرگون شده، با پدیده‌ای به نام دیپلماسی رسانه‌ای مواجه می‌شویم که در نوع خود در تاریخ بی‌سابقه است، زیرا رسانه‌ها بویژه شبکه‌های ماهواره‌ای تصویری، در عمل، قوی‌تر، مؤثرتر و نیز کارآمدتر از وزارت امور خارجه و هیأت‌های دیپلماتیک عمل می‌کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۱۴). رسانه‌ها با انعکاس رویدادها و رساندن اطلاعات واقعی به مردم و نیز پالایش دیدگاه‌های عمومی در خصوص مسائل امور خارجه به شفاف‌سازی سناریوها کمک می‌کنند و با تجزیه و تحلیل داده‌ها و ارزیابی تصمیمات و اجرائیات، نوعی تعامل را در سیاست خارجی کشورها ایجاد می‌کنند. رسانه‌ها همچنین به عنوان نماینده‌ی نهادهای جامعه‌ی مدنی، سازمان‌های غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و افکار عمومی، نقش عمده‌ای در افزایش شفافیت موضوعات عرصه‌ی سیاست خارجی بازی می‌کنند. جوزف نای، یکی از نمونه‌های قدرت نرم را کاربرد رسانه‌های جمعی در مناقشات می‌داند که می‌تواند جایگزین فشار نظامی گردد. او می‌گوید: "ما دیگر شاهد اِعمال زور و اجبار نیستیم بلکه اقناع افکار عمومی از طریق جنگ رسانه‌ای صورت می‌گیرد" (محمدی، ۱۳۸۷: ۲۵).

دولت قطر در چارچوب کسب منافع ملی و ارتقاء وجهه‌ی بین‌المللی در خارج از مرزها، مجموعه فعالیت‌ها و تلاش‌های هدفمندی را ذیل دیپلماسی رسانه‌ای طراحی نموده است. جوهره‌ی چنین منطقی به رویکرد برون‌نگر و ابعاد اجتماعی روابط دوحه در عرصه‌ی فراملی باز می‌گردد که طی

آن دوحه تعریف جدیدی از موقعیت خویش در عرصه‌ی افکار عمومی بین‌المللی ارائه داده و فضای مناسبی برای همکاری‌ها مانند جلب سرمایه-گذاری‌ها، تبادل کالا و تسهیل در رفت و آمد با سایرین فراهم می‌نماید.

لذا، شبکه‌ی بین‌المللی الجزیره به عنوان مهمترین محصول چنین نگرشی رسماً کار خود را با دریافت سرمایه‌ای به مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار از امیر قطر در سال ۱۹۹۶ آغاز نمود و در ادامه‌ی فعالیت نیز ضمن دریافت یارانه‌ی سالیانه‌ی حدود ۳۰ میلیون دلار، برجسته‌ترین الگوی دیپلماسی رسانه‌ای اعراب شناخته شده است (حبیب، ۲۰۱۵: ۲۹).

به گونه‌ای که توماس ال. فریدمن گزارشگر معروف نیویورک‌تایمز، این شبکه را "آزادترین و فراگیرترین شبکه‌ی تلویزیونی قابل مشاهده در جهان عرب" دانسته و دولت آمریکا این بنگاه خبری را تحت عنوان یک مجموعه‌ی رسانه‌ای مستقل در خاورمیانه مورد تمجید قرار داد. هرچند که در پی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و زمانی که تصاویری ویدئویی اسامه بن لادن به دفعات در این شبکه‌ی عربی پخش گردید، تردیدهایی را در میان زمامداران غربی به وجود آورد (سایت ویکی‌پدیا، ال فریدمن، ۱۹۹۹).

به هر حال الجزیره طی چند سال گذشته به یکی از رسانه‌های مطرح خبری جهان تبدیل شده است و دیپلماسی رسانه‌ای قطر را همپای سایر رقبای رسانه‌ای مانند ترکیه قرار داده که با تکیه بر پول نفت و گاز و نیز مراودات وسیع بین‌المللی، خود را به عنوان یک مرکز ثقل دیپلماسی معرفی نموده و به کمک سیاستگذاری‌های نوین شیخ‌نشین قطر آمده است.

نقش و تأثیر دیپلماسی رسانه‌ای قطر در جریان بیداری اسلامی و مدیریت بحران‌های ناشی از آن بسیار قابل تأمل است. دوحه به مدد استفاده از این شیوه بویژه از دسامبر ۲۰۱۰ (و حتی قبل از بروز انقلاب‌های عربی) درصدد بازسازی چهره‌ی سیاسی خود در افکار عمومی منطقه برآمد و در شرایطی که مردم کشورهای مختلف به اعتراضات وسیع علیه سلطه، سرکوب و ظلم دیکتاتورهای جهان عرب دست زده بودند، در قالب اجرای بند دوم ماده‌ی هفتم قانون اساسی این کشور به "حمایت از حق مردم برای تعیین سرنوشت خود" تأکید نموده و از حرکت‌های مردمی در مناطق مختلف پشتیبانی کند (تغیان، ۲۰۱۴: ۷).

پس از اوج‌گیری خیزش‌های مردمی، دستگاه دیپلماسی قطر تلاش مضاعفی کرد تا با اولویت‌دهی به تغییرات اساسی در حوزه‌ی افکار عمومی تصویر جدیدی در اذهان ملت‌ها ایجاد نماید و در نقش یک دولت اصلاح‌گر و بازیگری فعال، حامی و پشتیبان مردم منطقه نمایان شود. به بیان دیگر، دوحه در بحبوحه‌ی تحولات و موج خیزش‌های مردمی با کمک فعال‌سازی دیپلماسی رسانه‌ای، خود را به عنوان حامی قیام‌های مردمی نشان می‌داد تا ضمن صحنه‌آرایی و مدیریت فضای آشفته، از موج تحول‌خواهی مصون بماند و با پوشش هدفمند اخبار و تحولات قیام مردم بر ضد منافع زمامداران دیکتاتور و حامیان منطقه‌ای آن نظیر آل سعود، طوری عمل نماید که به مدافع مردمی در منطقه القا شود.

از سوی دیگر، آل خلیفه در ائتلاف‌ها و مکانیسم‌های بازدارندگی نظامی و تحت پوشش "ائتلاف بین‌المللی مشارکت در حمله‌های نیروهای ناتو" در آوریل ۲۰۱۱ برای سرنگونی معمر قذافی حضور فعالی یافت و همچنین آمادگی خود را از پشت تریبون اتحادیه‌ی کشورهای عرب جهت اعزام نیروهای عربی به سوریه اعلام کرد (تغیان، ۲۰۱۴: ۳).

جهت تحلیل مواضع قطر طی دوره‌ی مذکور باید افزود که خارج شدن از وضعیت محافظه‌کارانه و حرکت به سمت چهره‌ای فعال در شرایطی رخ می‌داد که به دلیل درگیری‌های پنهان و پیدای قدرت‌های طراز اول نظیر عربستان سعودی و ترکیه در جریان تحولات بیداری اسلامی، یک نوع خلأ قدرت کشورهای منطقه‌ای در طول دوره‌ی ۲۰۱۳-۲۰۱۱ به وجود آمده بود و این مسئله قطر را تشویق می‌کرد تا یک فرصت بی‌بدیل در خط مقدم رویدادها، بویژه در پی احراز مقام ریاست اتحادیه‌ی کشورهای عرب برای دو دوره‌ی متوالی دریابد.

برای تشریح بیشتر باید افزود در بحبوحه‌ی خیزش‌های مردمی، تمرکز قدرت‌های سنتی جهان عرب معطوف به وقایع پیش رو بود. عربستان سعودی مشغول پیکربندی امور داخلی خود بود و مصر نیز درگیر مسائل دوره‌ی انتقالی پس از انقلاب ۲۵ ژانویه‌ی ۲۰۱۱ بوده و عراق نیز همچنان با معضلات پس از اشغال‌گری بهار ۲۰۰۳ آمریکا به سر می‌برد و سوریه هم از ماه مارس ۲۰۱۱ گرفتار بحران و آشفتگی گروه‌های تکفیری شده بود. لذا، مجموعه‌ی این عوامل سبب رشد جایگاه و موقعیت قطر نسبت به مواضع و معادلات قدرت کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله اتحادیه‌ی عرب و شورای همکاری خلیج فارس گردید.

نتیجه اینکه، فضای مساعد به وجود آمده در طی بهره‌گیری هدفمند دیپلماسی رسانه‌ای در سیاست خارجی، فرصتی را برای دوحه مهیا نمود تا در موضعی متفاوت و آشکار نسبت به سایر شیخ‌نشین‌ها، اقداماتی که موجب جلب توجه افکار عمومی می‌گردید را در دستورکار قرار داده و با اقداماتی همچون صدور بیانیه‌های رسمی در دفاع از مردم، ارائه‌ی آشکار حمایت‌های سیاسی، دیپلماتیک و بشردوستانه و حتی کمک در زمینه‌های لجستیکی، مالی، سرمایه‌گذاری و اقتصادی به مدیریت شرایط در راستای منافع ملی بپردازد (موقع‌المعشر، ۲۰۱۳).

شبکه‌ی الجزیره توسط امیر قطر که در سال ۱۹۹۵ بعد از یک کودتا به قدرت رسید، به وجود آمد. این شبکه به نماد آزادی‌خواهی رسانه‌های عربی تبدیل و باعث ظهور نوعی آزادی بیان که از سانسور رژیم قطر به ستوه آمده شده است. این شبکه در طی چند سال به چهره‌ای بین‌المللی و بخصوص بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وزنه‌ی تعادلی در برابر برتری‌طلبی رسانه‌ای آمریکا در جهان عرب تبدیل شد. عملکرد این شبکه در برابر تروریست‌های بنیادگرای اسلامی، جنگ در افغانستان (۲۰۰۱) و جنگ عراق (۲۰۰۳)، باعث شهرت بیشتر این شبکه شد (Oifi, 2004: 649). روایت داستان موفقیت الجزیره به شدت به دولت قطر وابسته است و کشور قطر مهمترین حامی مالی این شبکه است. حمایت مالی زیاد الجزیره توسط دولت قطر ممکن است به دلیل فشار عربستان باشد، کشوری که تقریباً ۶۰ درصد از بازار تبلیغاتی خلیج فارس را در دست دارد و پتانسیل کافی برای بایکوت کردن الجزیره را از طریق تبلیغات دارد. کویت و بحرین نیز شرایط مشابه بایکوت عربستان را دارند.

اگرچه عایدی و منافع شبکه‌ی الجزیره از طریق تبلیغات، بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ دو برابر شد، با این حال، نتوانست هزینه‌های رو به افزایش این شبکه را جبران کند. به علاوه، شبکه‌ی الجزیره توجه کمی به تبلیغات دارد، به طوری که مقدار و اندازه‌ی تبلیغات در این شبکه نسبتاً کم و محدود است. زمان میانگین تبلیغات در شبکه‌ی الجزیره حدوداً ۴۰ تا ۴۵ دقیقه در روز است که در مقایسه با شبکه‌ی سی‌ان‌ان که تقریباً ۳۰۰ دقیقه در هر روز تبلیغات دارد، مقدار نسبتاً کمی است. این مساعدت و کمک مالی مداوم از طرف کشور میزبان، بی‌طرفی شبکه‌ی الجزیره را به شکل اجتناب‌ناپذیری زیر سئوال می‌برد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد شبکه‌ی الجزیره هیچ تمایلی به گزارش موضوعات داخلی قطر و اعمال خانواده‌ی سلطنتی آن نشان نمی‌دهد. اجتناب شبکه‌ی الجزیره در پوشش‌دهی مسائل خبری مربوط به قطر، مخصوصاً مسائل داخلی نامطلوب، باعث می‌شود که نتوان الجزیره را به عنوان شبکه‌ی خبری "مستقل" مطرح کرد. از طرف دیگر، شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره به طور مداوم مستقل بودن این شبکه را اعلام و تضمین می‌کند (Anzawa, 2011: 17). مطابق با نتایج مصاحبه‌ی ادموند غریب با اعضای شبکه‌ی الجزیره "دولت قطر تاکنون از الجزیره در نبردهای خود استفاده نکرده است. اگرچه می‌توانسته این کار را انجام دهد و افراد قدرتمند در قطر تاکنون هیچ کاری با محتوای خبرهای پخش‌شده در شبکه نداشته‌اند" (Ghareeb, 2000: 409).

عملکرد شبکه‌ی الجزیره و ادعای مستقل بودن این شبکه، این حقیقت را برجسته‌تر می‌کند که افشای سیاستگذاری‌های الجزیره توسط قطر، امنیت کارکنان این شبکه را به خطر می‌اندازد. نکته‌ی دیگر که به خوبی عدم استقلال این شبکه را نشان می‌دهد، عدم تلاش این شبکه برای تولید ثروت است. تعقیب و پیگیری تجاری شبکه‌ی الجزیره برای این شبکه و برای قطر مهم نیست. زمانی شایعه‌ای پخش شد مبنی بر اینکه دولت قطر به دلیل فشارهای رو به افزایش ایالات متحده‌ی آمریکا و بایکوت تبلیغاتی کشورهای عرب، شبکه‌ی الجزیره را در سال ۲۰۰۵ می‌فروشد (خانی، ۱۳۸۶: ۷۹). هرچند که هیچ اطلاعات صحیحی در مورد هزینه‌ی عملیاتی این شبکه موجود نیست، تخمین زده می‌شود که بودجه‌ی شبکه‌ی الجزیره در سال ۲۰۰۴ حدود ۱۲۰ میلیون دلار بوده که به مقدار ۴۰ تا ۵۰ میلیون دلار از دولت قطر به این شبکه کمک شده است. برای اطمینان باید به این نکته اشاره نمود که جای دادن و میزبانی کردن از شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره یک وزنه‌ی اقتصادی عظیم است و برای کشور میزبان یک پروژه‌ی بدون بازده‌ی اقتصادی محسوب می‌شود که هیچ سوددهی ندارد. درک این امر ساده است زیرا الجزیره یک نهاد تجاری نیست تا برای قطر منبع درآمد باشد. قطر نیز توان مالی کافی برای راه‌اندازی شبکه‌ی الجزیره را دارد. بنابراین، قطر تمایل به حفظ شبکه‌ی الجزیره دارد و این به دلیل تأثیرات این شبکه بر روی جهان است و قطر با حمایت مالی انحصاری خود به این هدف نائل شده است (Anzawa, 2011: 18).

اگرچه الجزیره سنت ارائه‌ی گزارش‌های تحقیق‌گونه را در جهان عرب بنیان‌گذاری کرد و سنت بحث راجع به موضوعات ممنوعه در تلویزیون را شکست، جامعه‌ی عرب را نسبت به رهبرانشان بیشتر و بهتر آگاه کرد و برای عرب‌زبانان محیطی را برای تبادل افکار و عقاید فراهم نمود تا آنان بتوانند آسان‌تر درخواست‌ها و سئوالات خود را از حکمرانان و فرمانروایان خود بپرسند (Miles, 2006: 22). با وجود این، از انتقادات در امان نماند؛ بخصوص زمانی که اقدام به پخش نوارهای ویدئویی القاعده، گروه‌های شورشی در عراق و کلیپ‌هایی از مقامات رسمی اسرائیل نمود و همچنین زمانی که آشکارا به اسرائیل اجازه داد که اخبار خود را به زبان خود یعنی عبری، انگلیسی یا عربی پخش کند (Miles, 2006: 21). پخش تصاویر بن لادن، رهبر القاعده، که آمریکایی‌ها را تهدید می‌کرد موجب ناراحتی آمریکایی‌ها بود. آنها تلویحاً خواستار تعطیلی الجزیره یا تغییر در محتوای برنامه‌های آن بودند (اوفتریت، ۱۳۸۰: ۲۰). در اواسط جنگ عراق نیز، پوشش خبری الجزیره به سمت مشکلات شهروندان عراقی به دلیل تجاوز آمریکا معطوف شد و در انتخاب واژه‌ها، به جای واژه‌ی متحد آمریکایی از عبارت "نیروهای مهاجم" استفاده کرد و حملات انتحاری را با نام "عملیات شهادت‌طلبانه" یاد می‌کرد که این نشان‌دهنده‌ی دیدگاه ضدآمریکایی شبکه‌ی الجزیره بود (Sharp, 2003: 8).

عملکرد شبکه‌ی الجزیره مورد انتقاد مقامات آمریکایی قرار گرفت. در اواسط جنگ عراق، پُل ولفوویتز معاون وزیر دفاع ایالات متحده، شبکه‌ی الجزیره را به شدت متهم کرد که خبرهای آن به نفع صدام حسین است و زندگی سربازان آمریکایی را به خطر می‌اندازد (Guardian.co.uk).

به هر حال، این حقیقت که قطر توسط ارتش آمریکا حمایت می‌شود و در عین حال شبکه‌ی الجزیره که به صورت مداوم میزبان دیدگاه‌های ضدآمریکایی است را در خود جای داده، یک تضاد قابل توجه است (Schanzer, 2002). اخیراً، ویکی‌لیکز یک گزارش سیاسی از سفارتخانه‌ی آمریکا در دوحه فاش کرد. این گزارش بیان می‌کرد: "شبکه‌ی الجزیره در منطقه باید به عملکرد خود به عنوان ابزاری برای نفوذ قطر ادامه دهد و این وجهه‌ی خود را حفظ کند، هر چند که در مغایرت با سیاست خارجی قطر باشد. قطر باید از الجزیره به عنوان ابزار چانه‌زنی برای ترمیم روابط خود با دیگر کشورها بویژه کشورهایی مانند آمریکا که پخش الجزیره برای آنها نامطلوب است، استفاده کند (Guardian.co.uk). از طرف دیگر، شبکه‌ی الجزیره امری لازم برای تحقق و شکل‌دهی برند ملی قطر و حیات سیاست خارجی آن است (Hroub, 2012). قائم‌مقام رئیس مرکز بروکینگز دوحه می‌گوید: "رسانه راهی است که هیچ ریسکی در آن وجود ندارد" (Dickinson, 2012).

قطر قبل از الجزیره دارای وجهه‌ای نبود. بدون تردید شبکه‌ی الجزیره کمک بزرگی در راستای ارائه‌ی تصویر مهمی از قطر نه تنها در خاورمیانه بلکه در سرتاسر جهان می‌باشد. در درجه‌ی اول، تأثیر الجزیره بر روی خاورمیانه و مسائل جاری بین‌المللی به قدرت و نفوذ ملی قطر در ناحیه نسبت داده می‌شود. توان سیاسی الجزیره تابعی از وابستگی نامتقارن قطر است که بین دو قدرت بزرگ منطقه یعنی ایران و عربستان واقع شده است. بنابراین، بیشتر سرویس‌های سیاسی قطر، برای از بین بردن فشارهای طاقت‌فرسای عربستان است (Safi, 2008: 104). چالش‌های قطر با برتری سعودی، دعوا برای برتری رسانه‌ای جهان عرب را مشخص‌تر و مشهودتر کرد. عربستان احساس کرده بود که قدرت و نفوذ آن بر روی رسانه‌ی خبری منطقه به وسیله‌ی محبوبیت رو به رشد الجزیره در حال ضعیف شدن است. تحت این فشار، شبکه‌ی العربیه در مارس ۲۰۰۳ در زمان جنگ عراق تأسیس شد (Anzawa, 2011: 24). با تأسیس العربیه به وسیله‌ی عربستان، دولت قطر احساس کرد که شبکه‌ی الجزیره باید با این رقیب رسانه‌ای جدید رقابت کند. بدون بررسی جنگ رسانه‌ای بین قطر و عربستان سعودی، نمی‌توان به ماهیت شبکه الجزیره پی برد. تجزیه و تحلیل اختلافات بین دو کشور قطر و عربستان سعودی یک راه ساده برای توضیح عملکرد دولت قطر در این مورد است که چگونه قطر از شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره به عنوان یک ابزار سیاسی استفاده می‌کند (El-Nawaway and Iskaner, 2003: 203-204).

امیر قطر هم‌پیمان شدن با دشمنان عربستان را یک شرط مطمئن برای در امان ماندن از نقشه‌های عربستان می‌داند. امیر قطر از الجزیره برای اِعمال فشار به عربستان استفاده می‌کند. در این شبکه، فضای لازم برای سعودی‌ها و غیرسعودی‌ها فراهم شده تا نظریات و انتقادهای خود را نسبت به خاندان سعودی بیان کنند. قطر همچنین از خروجی سایر رسانه‌ها حمایت می‌کند تا از این طریق بتواند نظرات منفی نسبت به آل‌سعود را تشدید کند. زمانی که الجزیره برای اولین بار پخش شد از دیدگاه‌هایی که مخالف عربستان سعودی بود، به‌گرمی استقبال می‌کرد. انتقادات نسبت به عربستان همچنان ادامه داشت تا اینکه با بهتر شدن روابط قطر با عربستان از حجم انتقادات در این شبکه کاشته شد (AbuKhalil, 2011). شبکه‌ی الجزیره علاوه بر اینکه به عنوان عامل بازدارنده در مقابل قدرت‌های اطراف قطر عمل کرده، یک عامل مهم در خلق برند ملی قطر نیز بوده است. با تأسیس شبکه‌ی انگلیسی الجزیره در سال ۲۰۰۶، قطر بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت؛ بخصوص در آمریکا که محل پخش این شبکه بود. شبکه‌ی الجزیره در راستای سیاست دوستی قطر با آمریکا و غرب، هیچگاه از اعمال خشونت‌آمیز بر علیه آمریکا حمایت نکرده است (Miles, 2006: 20).

شبکه‌ی تلویزیونی الجزیره به عنوان ابزار رسانه‌ای مهم و تأثیرگذار در سطح جهانی از جمله مؤلفه‌های مهم تأثیرگذار و نقش‌آفرین قطر در تحولات عربی اخیر محسوب می‌شود (اسدی، ۱۳۹۰: ۲۵). در جریان تحولات تونس، الجزیره توجهات جهان عرب را معطوف به حوادث اخیر در تونس کرد و به گسترده شدن انقلاب مصری‌ها کمک کرد، به طوری که تعداد مصری‌های معترض در خیابان‌ها را از هزاران نفر به صدها هزار نفر افزایش داد (O'Sullivan, 2011). این موضوع باعث برخورد دولت مصر با فعالیت‌های این شبکه و توقف پخش آن از فرستنده‌ی ماهواره‌ای نایل‌ست شد. ژورنالیست‌های الجزیره برای اینکه همگام با حوادث پیش بروند به دوحه برگشتند و با استفاده از نسخه‌های ویدئویی و خوراک‌های شبکه‌های مجازی چون فیس‌بوک و توئیتر، شروع به تجزیه و تحلیل و موشکافی این حوادث پرداختند. در نتیجه، پوشش خبری الجزیره که نسبت به تحلیل ایستگاه‌های دیگر جامع‌تر و دقیق‌تر بود، باعث شد که الجزیره به عنوان رهبر این قیام‌ها شناخته شود (Dickinson, 2011). شبکه‌ی الجزیره، تحولات لیبی را به صورتی خاص انعکاس داد و این مسئله در راستای مشارکت گسترده‌ی قطر در جرگه‌ی نیروهای بین‌المللی مخالف قذافی بود. دولت قطر با فرض سقوط حتمی دولت قذافی، بسیاری از احتیاط‌ها و ملاحظات را کنار گذاشت و در کنار سایر اقدامات خود، شبکه‌ی الجزیره را برای بسیج مخالفان و حتی فراتر از آن توجه مداخله‌ی ناتو در لیبی به کار گرفت (Roberts, 2011).

الجزیره در سوریه، تحولات را به صورت گسترده انعکاس داده و حتی به بزرگ‌نمایی اعتراضات و خشونت‌های داخلی این کشور می‌پردازد. فعالیت‌های رسانه‌ای الجزیره در قبال تحولات سوریه در رساتای سیاست قطر مبنی بر تشدید بحران در سوریه و کمک به تغییر رژیم در این کشور است که مکمل تلاش‌های سیاسی دوحه برای مقابله با دولت بشار اسد در سطح جهان عرب محسوب می‌شود. این شبکه با پوشش خبری

نشست مخالفان حکومت سوریه در ترکیه (در سال ۲۰۱۲) تلاش دارد به القای تمایل مردم سوریه به تغییر رژیم در این کشور و همچنین القای بی‌توجهی دولت سوریه به موضوع تنوع قومی این کشور بپردازد. این شبکه در گزارش‌های خود، به نقش‌های نیروهای امنیتی سوریه در سرکوب مردم پرداخته که این گزارش‌ها با هدف القای رفتار غیرانسانی دولت سوریه با مخالفان تهیه می‌شوند. همچنین این شبکه با پخش اخباری در مورد افزایش فشارهای خارجی بر دولت سوریه، سعی در بزرگ‌نمایی وخامت اوضاع و تلاش برخی کشورها برای کمک به مردم این کشور و همچنین ناتوانی دولت سوریه در پایان دادن به اوضاع ناگوار در این کشور دارد (زهدی و گروسی، ۱۳۹۰: ۱۵). در خصوص انعکاس تحولات یمن، الجزیره با ملاحظات خاصی عمل کرد و در پی آن بود که کشتار مردم و خشونت‌های اِعمال‌شده علیه آنان و همچنین حمایت شورای همکاری خلیج فارس از علی عبدالله صالح و بخصوص مدیریت تحولات را چندان برجسته‌سازی نکند. در حالی که شبکه‌ی الجزیره گزارش‌هایی را از تظاهرات مردم در مصر، تونس و یمن تهیه کرده بود، این شبکه هیچ خبری از ناآرامی‌های شرق عربستان و بحرین که در آنها اکثریت شیعی توسط اقلیت حاکم سنی مورد تبعیض قرار می‌گیرند مخابره نکرد (Al-Tamimi, 2011).

تبلیغات سیاسی رسانه‌ای، یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی این امیرنشین کوچک است. سیاست خارجی قطر که "الجزیره" یکی از نمادهای روشن آن محسوب می‌شود، تحولات منطقه‌ای را به مثابه‌ی فرصت‌های تازه برای فعال شدن قلمداد کرده و با استفاده از اهرم‌های در اختیار خود، سعی در بهره گرفتن از آنها با حداکثر امکانات داشته است. "نبیل عبدالفتاح" محقق مرکز پژوهش‌های سیاسی الاهرام مصر، معتقد است: "هیئت حاکمه‌ی قطر در به کارگیری الجزیره به مثابه‌ی قدرت هوشمند در سیاست خارجی خود، برنامه‌ریزی گسترده‌ای انجام داده‌اند"؛ وی باور دارد که الجزیره به عنوان مهمترین ابزار سیاست خارجی قطر، همواره مؤلفه‌ای تأثیرگذار و گاهی ابزار فشاری در چانه‌زنی‌های دیپلماتیک دوحه بوده است (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

الجزیره اینک دارای ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیون مخاطب است، بنابراین یک ابزار برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقناع افکار عمومی است. به دلیل تأثیرات این شبکه بر روی جهان، کشور قطر تمایل شدیدی نسبت به حفظ این شبکه از خود نشان می‌دهد و با حمایت مالی انحصاری خود به این هدف نائل شده است (Anzawa, 2011: 18)؛ کشور قطر بویژه با تکیه بر قدرت رسانه‌ای خود که مدیون عملکرد حرفه‌ای شبکه‌ی الجزیره است، توانست خود را به عنوان بازوی رسانه‌ای انقلاب‌های عربی یا کاتالیزور قیام‌های مردمی منطقه معرفی کند (رضاخواه، ۱۳۹۰: Arezakhah.blogfa.com). الجزیره که از کشور قطر برای کل دنیای عرب پخش می‌شود به یکی از اصلی‌ترین منابع تعیین‌کننده‌ی اطلاعات تبدیل و به تبع آن، یکی از اصلی‌ترین بازیگران عرصه‌ی تصمیم‌گیری در دنیای عرب شده است (نکته‌دان، ۱۳۸۶: ۴۳). با این همه، قطری‌ها سعی دارند به منظور افزایش اعتبار الجزیره، آن را به عنوان رسانه‌ای مستقل مطرح سازند. واقعیت موجود حاکی از فعالیت این شبکه در چارچوب سیاست‌ها و اهداف سیاست خارجی قطر است و رویکرد الجزیره در خصوص تحولات عربی این موضوع را به خوبی نمایان ساخته است (اسدی، ۱۳۹۰: ۷). بنابراین، الجزیره ابزاری مناسب برای تبلیغ و پیشبرد اهداف و عقاید دولتمردان قطر می‌باشد. توان تأثیرگذاری این شبکه بر مخاطبین داخلی و خارجی، حاشیه‌ی امنی برای امنیت ملی و تسهیل دستیابی به اهداف در عرصه‌ی سیاست خارجی فراهم نموده است.

دیپلماسی ورزشی قطر

تمرکز اصلی دیپلماسی عمومی به برقراری ارتباط با گروه‌های مختلف اجتماعی و تأثیر بر افکار عمومی معطوف است و لذا عرصه‌ی ورزشی که مخاطبان بسیاری را در قشرهای مختلف جوامع به خود اختصاص می‌دهد، بالذاته برای دیپلماسی عمومی جذابیت زیادی دارد. فضای ورزشی (اعم از میادین مسابقات، رسانه‌های ورزشی، طرفداران و علاقه‌مندان) زمینه‌ی بسیار خوب و سریعی برای شناساندن و فرستادن پیام و اطلاع‌رسانی به وجود می‌آورد. بگونه‌ای که یکی از وجوه دیپلماسی غیررسمی در قالب دیپلماسی ورزشی با هدف استفاده از ورزش برای کسب سایر مقاصد و تأمین منافع ملی محسوب می‌شود. بر همین اسلوب، در دستگاه سیاست خارجی دوحه، پرداختن به امر ورزش در جایگاه یکی از استراتژی‌های مهم این کشور مطرح شده و با هدف شناسایی و تقویت حضور قطر در مجامع بین‌المللی به تصویب رسیده و متعاقباً مجموعه دستورالعمل‌های عملیاتی از سوی رئیس دولت ابلاغ گردیده است (بونیفاس، ۲۰۱۳: ۵۹).

امروزه ورزش و مسابقات ورزشی به طور گسترده‌ای وارد زندگی خصوصی مردم جهان شده و بر رفتار افراد، جوامع، دولت‌ها و رسانه‌ها تأثیرگذار است. این پدیده دارای پیامد سیاسی نیز می‌باشد و روابط دولت‌ها و گروه‌های اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و با مفاهیمی چون قدرت ملی، رقابت، همگرایی، واگرایی، ستیز و منازعه، ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، اتحاد و وحدت ملی و نظایر آن پیوند می‌خورد و بر نگرش و رفتار دولت‌ها و ملت‌ها نسبت به همدیگر تأثیر می‌گذارد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۸). پیر بوردیو (۲۰۰۲-۱۹۳۰) چهره‌ی مشهور علوم اجتماعی، امر ورزشی را که ظاهراً غیرسیاسی است، پهنه و میدانی برای رقابت بر سر قدرت می‌داند. به گفته‌ی وی، مردم داوطلبانه وارد سازمان‌های ورزشی گردیده و

از طریق رقابت، خشونت خود را تخلیه می‌کنند. حکومت‌ها نیز سازمان‌های ورزشی را به رسمیت می‌شناسند تا از آن طریق به بسیج توده‌ها و فتح آنها بپردازند (ملکوتیان، ۱۳۸۸: ۳۰۳) و با استفاده از آن به تقویت روابط در سراسر جهان اقدام نمایند. علاوه بر این، ورزش در بسیاری از کشورها به عنوان یک برند ملی مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه، برزیل اگرچه یک کشور رو به رشد اقتصادی است، اما به کشور فوتبال معروف شده است. همچنین باشگاه‌های بزرگ فوتبال نظیر رئال مادرید، بارسلونا، منچستر یونایتد ... که علاوه بر پول‌سازی، باعث برجسته شدن نام کشورهایشان شده‌اند.

دیپلماسی ورزشی به معنای استفاده از ورزش برای مقاصد سیاسی و تأمین منافع ملی است. امروزه رقابت زیادی برای میزبانی مسابقات ورزشی بین‌المللی و جهانی بین کشورها وجود دارد. قطر با تصمیم فدارسیون فوتبال این شانس را پیدا کرد که میزبان پربیننده‌ترین رویداد ورزشی دنیا باشد. قطر برنده‌ی دیپلماسی ورزشی شد که تقریباً از دو دهه قبل شروع کرده بود (Kessous, 2011). پیام قطر از برد مزایده‌ی جام جهانی این بود که: "ما خواهان تغییر نگاه‌های منفی نسبت به کشورهای کوچک با جمعیت محدود و تبدیل آن به نگاه مثبت بودیم" (Cooper & Momani, 2006: 8). علاوه بر اینکه قطر میزبانی بازی‌های جام جهانی ۲۰۲۲ را برنده شده، رسماً برای میزبانی بازی‌های المپیک ۲۰۲۰ نیز اقدام کرد و در مزایده شرکت نموده است. قطر برای میزبانی بازی‌های آسیایی ۲۰۰۶ نیز مبلغ ۲/۸ میلیارد دلار هزینه کرد که سومین رخداد بین‌المللی مهم ورزشی بعد از جام جهانی و بازی‌های المپیک به شمار می‌آید (Doherty, 2012).

قطر ثروتمندترین کشور جهان است. در نتیجه، برای تأمین هزینه‌ی رویدادهای ورزشی مشکلی ندارد. این امیرنشین کوچک، به محلی برای تماشای وقایع ورزشی تبدیل شده است و میزبان بسیاری از مسابقات ورزشی بااعتبار نظیر فوتبال، فرمول ۱، تنیس، گلف، راگبی، ورزش‌های پهلوانی ... بوده است. علاوه بر این، قطری‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلانی را در ورزش اروپا انجام دادند. از جمله صرف ۶۰ میلیون دلار برای پیراهن تیم بارسلونا. قطر در چند سال اخیر مبلغی حدود ۲۲۵ میلیارد دلار صرف پروژه‌های زیربنایی کرده است که بخشی از آن صرف هزینه‌های جام جهانی می‌شود. از جمله ۳ میلیارد دلار برای آماده‌سازی زمین مسابقات و ۱۷ میلیارد دلار برای ساخت هتل‌ها در نظر گرفته شده است (Kessous, 2011). قطری‌ها از استادیوم‌های طراحی‌شده برای برگزاریاین مسابقات رونمایی کردند تا شرکت‌کنندگان در این رویداد بزرگ، تجربه‌های ناب از فناوری‌های جدید در حوزه‌ی انرژی داشته باشند. این استادیوم‌ها با انرژی خورشیدی کار می‌کنند و اولین رویداد ورزشی فضای باز را رقم خواهند زد که دارای سیستم تهویه‌ی کامل در آب و هوای داغ صحرا هستند. قرار است جام جهانی قطر در ۵ استادیوم با طراحی منحصر به فرد برگزار شود. فناوری بکار رفته در این استادیوم‌ها دمای داخل استادیوم‌ها زیر ۲۸ درجه ثابت نگه می‌دارند که در هوای داغ قطر قابل توجه است (ماهنامه‌ی مناطق آزاد، ۱۳۸۹: ۶۱).

به گفته‌ی شیخ آل ثانی "اینکه شما در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک به رسمیت شناخته شده باشید تا در سازمان ملل متحد، از اهمیت بیشتری برخوردار است، چون همگان به تصمیمات آن احترام می‌گذارند". ال‌مولا رئیس ارتباطات قطر، فلسفه‌ی رهبران قطری را به درستی عنوان می‌کند: "ورزش راه مفید و سریعی برای شناساندن و فرستادن پیام و تبلیغی برای کشورمان به حساب می‌آید. وقتی صحبت از خاورمیانه می‌شود، فوراً به "تروریست" می‌اندیشند، برای همین رهبران مملکتی می‌خواهند قطر از شهرت و محبوبیتی در جهان برخوردار باشد" (رنجکش و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷۰). برنده شدن قطر در مزایده‌ی جام جهانی بی‌حاشیه نبود. برخی از کشورها قطر را متهم کردند که برای برنده شدن مبالغ زیادی رشوه پرداخت نموده است. آنها خواستار رأی‌گیری مجدد شدند. این اعتراض‌ها برای نامزدی آقای بن‌همام قطری برای کسب ریاست فیفا هم بود. در بین تمام انتقادهای همراه با شگفت‌زدگی رسانه‌ای، روزنامه‌ی یدیعوت اخرونوت، سندی را منتشر کرده که بر اساس آن ایالات متحده‌ی آمریکا به دولت قطر تضمین می‌دهد که از میزبانی قطر از جام جهانی ۲۰۲۲ حمایت کند به شرطی که دوحه خواسته‌های واشنگتن را اجابت کند (موسوی خلخالی، ۱۳۹۰).

امیرنشین قطر به مدد درآمدهای حاصل از منابع عظیم گازی، سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی برای حمایت از رقابت‌های ورزشی و باشگاه‌های ورزشی محلی و بین‌المللی در قالب دیپلماسی ورزش به عمل آورده است و طی مدت کوتاهی این کشور ۱/۷ میلیون نفری را به یک مرکز ورزشی جهانی تبدیل نموده است.

در سال‌های اخیر، دوحه با جذب علاقه‌مندان ورزشی میزبان بسیاری از معتبرترین و درآمدسازترین تورنومنت‌های ورزشی بوده است. یکی از مهمترین مصادیق توفیق دیپلماسی ورزشی قطر، کسب سهمیه‌ی میزبانی جام جهانی ۲۰۲۲ است که این امیرنشین کوچک با جلب نظر فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا)، امتیاز میزبانی پربیننده‌ترین رویداد ورزشی جهان را به دست آورده است. توجه به دیپلماسی ورزشی، علاوه بر تقویت مؤلفه‌های داخلی قدرت مانند نشاط و تحرک اجتماعی، گسترش غرور ملی، رونق اقتصادی و انسجام اجتماعی باعث کمک به ارتقاء ابعاد بین‌المللی قدرت قطر می‌گردد.

نتیجه‌گیری

دولت‌های کوچک عموماً دریافت‌کننده‌ی قدرت تلقی می‌شوند تا مبدع و مبتکر آن. قطر یکی از دولت‌های کوچک خلیج فارس است که در برابر تهدیدات داخلی و خارجی آسیب‌پذیری زیادی داشته و منابع سخت‌افزاری کافی برای تأمین امنیت خود را ندارد. اما قطر، دولتی کوچک، موفق به تبدیل به بازیگری پربرآیند و از جهات بسیاری متنفذ در صحنه‌ی بین‌المللی شده است. ظهور قطر به عنوان قدرتی اثرگذار در غرب آسیا و فراتر از آن طی دهه‌ی گذشته معمای دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران منطقه بوده است. چگونه دولتی کوچک با تاریخ اندک تعامل دیپلماتیک منطقه‌ای و جهانی در قامت یک بازیگر متنفذ و قابل توجه در شکل‌دهی به رویدادهای نوظهور در منطقه و فراتر از آن ظاهر شده است؟ چه نوع قدرتی از سوی قطر انباشت شده که رفتار بین‌المللی آن را توضیح می‌دهد؟ در مورد قطر، این شکل جدید قدرت بین‌المللی را می‌توان به بهترین وجه به عنوان قدرت "ظریف" مفهوم‌پردازی کرد که منوط به ترکیبی از عناصر به‌هم‌وابسته است و در کنار دیپلماسی "جاویژه" توانسته به چنین جایگاهی برای قطر منجر شود.

منابع

ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۱) "اخوانی‌گرایی و سیاست خارجی قطر در قبال انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱"، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۵۵، بهار ۱۳۹۱.

اسدی، ع. (۱۳۹۰) "سیاست خارجی قطر و تحولات عربی، مبانی و مؤلفه‌ها"، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۴۷ (۱۲).

ال فریدمن، توماس (۱۹۹۹) AJE-Al Jazeera English، ویکی بدیا، فی: https://fa.wikipedia.org/wiki/.

الینز، و. (۱۳۸۸) "طراحی مارک‌های نشان‌دار ملی به‌مثابه‌ی اقدامی در حوزه‌ی دیپلماسی فرهنگی" در دیپلماسی عمومی نوین: کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل، به اهتمام ملیسن، ژ. و همکاران، ترجمه ر. کلهر و م. روحانی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

اوفتریت، ک. (۱۳۸۰) "الجزیره: سی‌ان‌ان جهان عرب"، ترجمه ق. طولانی، ترجمان سیاسی، ۴۴، صص ۲۱-۱۹.

بونیفاس، باسکال (۲۰۱۳) الدیبلوماسیه الریاضیه لدوله قطر و قوه الناعمه، الدوحه: المرکز التحقیقی لدوله قطر.

تغیان، شریف (۲۰۱۴) احلام العظمه القطریه، میراث من الفضائح للثالوث الحاکم، الفصل ۳، ۴، ۶، بیروت، بیسان النشر و التوزیع و الاعلام.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۷)، کانون‌های بحران در خلیج فارس، تهران: سازمان انتشارات کیهان، چاپ دوم.

حافظنیا، م. ر. (۱۳۸۵). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک. مشهد. پاپلی.

حبیب، آنس (۲۰۱۵)، "أزمه الجزیره"، موقع الیوم السابع، صحیفه الجاردیان، ۲۳ سبتمبر، http://www.youm7.com/story/۲۳/۹/۲۰۱۵

خانی، ط. (۱۳۸۶). "سیاست‌گذاری در شبکه‌ی الجزیره"، مجله رادیو، ۳۷ (۶)، صص ۸۰-۷۸.

رمضانی، علی (۱۳۸۹) "قطر و دیپلماسی میانجی‌گرانه"، گفتگو با دکتر پیروز مجتهدزاده، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

رنجکش، محمد جواد و دیگران (۱۳۹۲) "برندسازی در دیپلماسی نیچه‌ای قطر"، فصلنامه‌ی مطالعات سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۹، ۱۷۸-۱۴۵.

زهدی گهرپور، م. و گروسی، م. (۱۳۹۰) "نقش شبکه الجزیره در تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا"، در همایش اسلام و تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا، ۳ اسفند.

سهرابی، عبدالله (۱۳۹۲)؛ قطر، دوره جدید مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی/۸۲، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی، دفتر مطالعات سیاست و بین‌المللی.

طاهری، مسعود (۱۳۸۹) "مراقب شیطنت‌های قطر از فرصت جام جهانی باشیم" http://www.asriran.com/fa/news/147736 کد خبر: ۱۴۷۷۳۶، ۱۳ آذر.

غفوری م. و کمالی، ی. (۱۳۸۹) "افکار عمومی و سیاست‌گذاری عمومی"، فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲ (۴۰)، تابستان، صص ۱۸۸-۱۷۱.

قوام، ع. (۱۳۸۴) "از دیپلماسی مدرن به دیپلماسی رسانه‌ای"، مجله‌ی پژوهش حقوق و سیاست، شماره‌ی ۱۷، پاییز و زمستان، صص ۱۸-۷.

ماهنامه‌ی مناطق آزاد (۱۳۸۹) "ایده‌های قطر برای جام جهانی ۲۰۲۲"، ماهنامه‌ی مناطق آزاد، شماره‌ی ۲۱۱، شهریور، صص ۶۱-۶۰.

محمدی، م. (۱۳۸۷) "منابع قدرت نرم، سرمایه‌ی اجتماعی نظام جمهوری اسلامی ایران"، مجله ۱۵ خرداد، ۳ (۵)، شماره‌ی ۱۶.

ملکوتیان، م. (۱۳۸۸) "ورزش و سیاست"، فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، ۲ (۳۹)، تابستان، صص ۳۱۶-۳۰۱.

موسوی خلخالی، ع. (۱۳۹۰، ۱۲ تیر) "تبانی آمریکا و قطر بر سر میزبانی جام جهانی"، بازیابی در تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۵ در www.irdiplomacy.ir/fa/news/All/bodyView/14312

نفت و انرژی (۱۳۹۲) آشنایی با کشورهای نفت‌خیز جهان، کشور قطر، www.energyconf.ir، دی.

نکته‌دان، حوریه و حافظه سیفی آتشگاه (۱۳۸۶) " اینترنت و تأثیر آن بر فعالیت‌های القاعده"، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی، شماره‌ی ۷، پاییز ۱۳۸۶، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

هنریکسون، آ. ک. (۱۳۸۸) "دیپلماسی نیچه‌ای در صفحه‌ی عمومی جهان: جایگاه جهانی کانادا و نروژ، در دیپلماسی عمومی نوین: کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل، به اهتمام ملیسن، ژ. و همکاران، ترجمه رضا کلهر و محسن روحانی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

Abraham G., (2008) ‘‘Qatar is Diplomatic Heavy-Hitter’’, Al Jazeera. net, 21 July 2008. http://english.aljazeera.net/focus/2008/07/200872164735567644.html.

Abukhalil, A. (2011) “Determinants of Qatars Foreign Policy”, Retrieved from: http://English.al.akhbar.com/blogs/angry-corner’determinants-qatari-foreign-policy-part-ii, MonThu, November 24.

Al-Ansary, Marawa (2012) “Geological and physiochemical characterisation of construction sands in Qatar”, Qatar Shell Research and Technology Centre, Qatar, International Journal of Sustainable Built Environment, 9 July 2012.
Albrto, L. (2012) “Niche Diplomacy: A Key for Smaller States to Become Visible? The Example of Norway and Peacemaking Diplomacy”, Retrieved from: http://PublicandCulturaldiplomacy1.wordpress.com/2012/03/22/niche-diplomacy-a-key-for-smaller-states-to-become-visible.
Al-Tamimi, J. (2011) “Qatar’s Sunni Side”, Retrieved from: http://spectator.org/archives/2011’10/25/qatars-sunni-side.
Anzawa, M. (2011) “Al Jazeera as a Political Tool within the Contradictions of Qatar”, The American University in Cairo, School of Global Affairs and Public Policy, A Thesis Submitted to the Department of Middle East Studies.
Bachrach Peter and Morton S. Baratz, (1962) “Two Faces of Power”, the American Political Science Review, Vol. 56, No. 4 (December).
Barakat, Sultan (2012) “The Qatari Spring: Qatar’s emerging role in Peacemaking”, the London School of Economics and Political Science (LSE).
Barakat, S (2014) “Qatari Mediation: Between Ambition and Achievement”, Brookings Doha Center Analysis Paper 12. Washington DC: Brookings Institute, November.
Barkin, Samuel (2010) Realist Constructivism: Rethinking International Relations Theory, (Cambridge: Cambridge University Press).
Barnett, Michael and Raymond Duvall (2005) “Power in International Politics”, International Organizations, Vol. 59, No. 1 (winter).
Batora, J. (2005) “Public Diplomacy in Small and Medium-Sized States: Norway and Canada”, Clingendael Discussion Papers in Diplomacy, vo; 97.
Cooper A. F. and B. Momani (2011), “Qatar and Expanded Contours of Small State Diplomacy”, the International Spectator, 46:3, 113-128.
Dahl, A. S. (1997) “To be or Not to Be Neutral: Swedish Security in the Post-Cold War Era”, in Inbar, E. (ed) The National Security of Small States in a Changing World. London: Frank Cass & Co. LTD, pp. 175-196.
Dahl Robert A., (1957) “The Concept of Power,” Behavioral Sciences, Vol. 2, No. 3, (July).
De Jong, M. (2011) “The Place branding of Qatar”, Research in Hospitality Management, Vol. 1, Issue 1.
Dickinson, E. (2012) “Qatar builds a brand as mediator”, Christian Science Monitor. Retrieved from: http://www.minnpost.com/christian-science-monitor/2012/03/qatar-builds-brand-mediator.
Doherty, R. (2012) “Tiny Qatar stands tall in int’l affairs”, Reuters Retrieved from: http://www.gmanetwork.com/news/story/245123/news/world/tiny-qatar-stands-tall-in-int-affairs.
Eakin Hugh (2011) “The Strange Power of Qatar,” The New York Review of Books, (October 27).
El-Nawawy, M. and Iskander, A. (2003) “Al Jazeera: the Story of the Network that is Rattling Government and Redefining Modern Journalism”, Boulder, Colorado: Westview.
Ghareeb, E. (2000) “New Media and the Information Revolution in the Arab World: An Assessment”, Middle East Journal, Vol. 54, No. 3.
Hankinson, G. & Cowking, P. (1993) Branding in action. Cambridge: University Press.
Hroub, K. (2012, April 8) “How Al-Jazeera’s Arab spring advanced Qatar’s foreign policies”, Retrieved from: http://www.europesworld.org/NewEnglish/Home_old/Article/tabid/191/articleType/ArticleView/ArticleID/21877/HowAlJazeerasArabspringadvancedQatarsforeignpolicies.aspx.
Kamrava M. (2011), “Mediation and Qatari Foreign Policy”, Middle East Journal, Vol. 65, No. 4, pp. 539-556.
Kamrava Mehran (2012) “The Arab Spring and the Saudi-Led Counterrevolution,” Orbis 56, no. 1 (winter).
Kamrava Mehran (2015) Qatar: Small State, Big Politics. Updated Edition, Cornell University Press.
Kamrava Mehran (2017) “Qatari Foreign Policy and the Exercise of Subtle Power”, International Studies Journal (ISJ)/ Vol. 14/ No. 2 /fall.
Kessous, M. (2011) “Sports as Diplomacy: How Small Gulf Countries Use Big Sports to Gain Global Influence”, Retrieved from: http://www.time.com/time/world/articel/o,8599,2080062,00.html.
Mahgoub, Yasser & Bothayna Abbara (2012) “Tall Buildings Legislations in Doha, Qatar”, ASEAN Conference on Environment-Behaviour Studies, Savoy Homann Bidakara Bandung Hotel, Bandung, Indonesia, 15-17 June 2011.
Miles, H. (2006) “Al Jazeera”, Foreign Policy, Jul/Aug, 155, SIRS.
Nye Joseph S., (1990) Bound to Lead: The Changing Nature of American Power (New York: Basic Books, 1990).
Nye Joseph S., (2004) Soft Power: The Means to Success in World Politics (New York: Public Affairs).
Nye Joseph S., (2011) the Future of Power (New York: Public Affairs).
Oifi, E. (2004) “L’effet Al-Jazira”, Politique Etrangere. No. 3-69e annee, pp. 649-660.
Peterson J. E (2006) “Qatar and the World: Branding for a Micro-State”, Middle East Journal, Vol. 60, No. 4, autumn.

Roberts, D. (2011) “Behind Qatar’s Intervention in Libya, Why Was Doha Such a Strong Supporter of The Rebels?” Retrieved from: http://www.foreignaffairs.com/articles/68302/david-roberts’behinf-qatars-intervention-in-libya.
Roberts, D. (2012) “Understanding Qatar’s Foreign Policy Objectives”, Mediterranean Politics 17, No. 2.
Roberts D. B. (2016), “The Four Eras of Qatar’s Foreign Policy”, Comillas Journal of International Relations 5, 1-17.
Safi, A. A. (2008) “Deconstructing before Building: Perspectives on Democracy in Qatar”, Ehteshami Anoushirvan and Wright, Steven (ed) Reform in the Middle East Oil Monarchies, Berkshire: Ithaca Press.
Tammen, Ronald L. et al. (2000) Power Transitions: Strategies for the 21st Century. New York: Seven Bridges.
Van Ham, P. (2001) “The Rise of the Brand State: The Postmodern Political Image and Reputation”, Foreign Affairs, Vol. 80, No. 5, Sept-Oct.
Waltz, Kenneth (1979) Theory of International Politics. New York: McGraw Hill.